

مرکز سید و شایسته  
کتابخانه  
احمد علی خان  
تاریخ ۱۴۰۱/۰۶/۰۶

[illegible]

در کتب و کلامی جوید و بوقت شهادت از اقامت آن امتناع نکند و معی اول الحشر و یکم نوره و بر و کان  
تقیه و اگر بکنند ای محاملان آنچه را میسر کردم از اضرار کتاب و شش و یکم پس در سینه که آن خصل ضرر  
منسوب است از آن بانی باشد لا محاله و در وجع انقطاع حق تعالی بسبب و انقوا الله و ستر سید از خدا و توان  
خدا را خلاف بکنند در امور دینی و دنیای متناوب و یکم و یکم الله و می امور و دنیای شمار  
احکام خود را که منقضی مصالح و منبه و دنو باشد و الله و یکم یعنی و خدا ای بهر چیز با علمیم و توانا است  
بعد از آن سیال میبکند حکم و نفع را برین نزد عدم و ثقیف است و دینی فرماید و الله و یکم علی صبر و اگر بکنند  
بر سر معنی مسافر باشند و گویند عالمی نیست یعنی چون در سفر باشند و گفته اند و انکا بنا و باید نویسنده  
که ثبت حقوق کنند یا نویسنده باشند اما اسباب گنایت یافت شود و فرکان گفته اند و انکا بنا و باید نویسنده  
و ذکر کرده شده است بل مبتدئست محذوف از برای خلیفان یا عامل فعل محذوف ای خلیفان را بل را بل  
برین است یعنی مرهون و در ستر و نفعه ای بر آن من که درین خود را از آن استغنا نماید و در کفر العثمان آورده  
که در اینجا چند فایده است که اگر انرا نماند عابر است مطلقا در سه و در حضور و در صورت عدم و بعد از کتاب و در  
صورت و بعد از آن دلیل فعل حضرت رسالت و در حضرت یمن که در در عه خود را در درین نزد بودی و دلیل  
دیگر اجماع است بر خلاف در حرار آن میت مطلقا و دوم آنکه جمیع قضای اعلی است غیر از مالک بر آنکه قبض در  
برین شرط است و مالک استخفاف با حجاب و قبول و قبول کرده و اول قول اکثر اصحاب امامیست و دلیل آن آن  
آیه مذکور است و سوم برین امانت است معقول نیست که با بعضی یا بعضی از خود و نزدیکان معقول است با قیل این  
از قیست و قدر روی جبارم و آری با خدای بر دین منتهی در نموده بر حفظ مال و عدم تبوی بآن جهت دخول  
آن در حیزه پذیر و اجمال مصلحت و درین قبض و لیسب آنست که کمال توفیق بآن است جهت جو از انحصار  
مانعیان یا زیاده و نقصان و درین نیز اشکالات است که برین می باید که یعنی باشد که ممکن انقبض شود و نقد  
پس برین دین صحیح باشد جهت عدم امکان قبض آن و چونکه درین است که آن امن پس اگر این دارد و خود  
بعثت بر آن از آنکه و این اند برین را که درین اند و دل وی از حیات بدوین این باشد جهت حسن ظن با وی  
و جهت آن اخذ من نکند از اولی و الله ای او من پس باید که ادا کند آنکس که این دانسته شده است  
دیون امانتند دام او را و افکار می کند و لیکن الله و باید که ستر سید از خدا است که برین کار و است  
و در امانت حیات نکند یا کار آن و درین مبالغات است و نسبه و درین با امانت بجهت انبیا و این است  
بر و برتر که انرا بآن حاصل کلام الله که در آیه و الله است بر و در دای امانت و التزام نفوذی  
در او ای که ان بعد می آید و عدم نفوذی و نفوذی بعد از آن در حرمت کما شاهد است و در وجوب دای

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

برای این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

و نشود و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

نکنند و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

کفار که قلوب ایشان در خوف شده از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

بیکه که را ندانند و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

همه بی دریغ و در خوف و در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

علم مانات و معاصرتی از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

اوند و در آخره که ایشان را بسوی مقصود می برانند و از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

افزود و در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

در یکدیگر و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

که این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

سپه یعنی ستان و مال و الدین من قبلیم و از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

بایا آید و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

و کتب قبل از اینها بودند و در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

سپس گرفتند و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

اینجا بود و بعد از این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

برای این که در این کتاب جامع الناس برستی که تو فراموش کرده ای بعد از این که در این کتاب جامع الناس

[illegible]



[illegible]

[illegible]

در سوره بقره و سوره آل عمران و سوره اعراف و سوره صافات و ذوات اند اندوکی محبت بر سلف از انانیت  
 ظهور کند و محبت بفرقی و انانیت که گور شد خیر مبداء سلوک است و صدق مبتدای محقق و متحقق  
 الملوک و قوت اشتغال بطن نفس بوالهول و افاق سبب تکلیف او در دنیا و آخرت است  
 فنا در قلم نیست و تاساره هستی سالک در معرفت فاش و تامل است و توحید و توحید و توحید  
 مطمح فیض از لی طمع نکرد و دیگر سرور کلامه و المستغفرین بالاسحار که تریک زوال ملکوت است  
 و ظهور نور خای روزی است این فایده می دهد که چون خواجده عبودیت بر بیتا کل ملکوت منتهی شد  
 وجود واحد شود بی بودست از این گفته صحیح شود و صدق انداختن تصدیق روی فایده و نیز صحت کلام  
 انجام اعطاء السراج فقد طلع العجم اینجا چه نوشتید بشکلی که گویید خدا این عجب و دلایل و  
 چه وحدانیت و انزال آیات مظهره فافهمین گردانید که انکاد است خدای حق از روی تخفیف و  
 الا که کج معبودی نیست که سر او ایچر مثل باشد در آسایش خزل او بود که در هر روز از اجده  
 مسلم بپوشد و گند و سید عالم صلی الله و اله و سلم را گفتند کیا کردی که در این عجب است که جواب  
 گوئی و ایمان آریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله بزرگ تر حکم و شرفیست از این  
 کلام خدا است کدام است این آیه تبارک شد و قیست که شهادت خدا حکم او است  
 لا اله الا هو الملك القدوس الخ و در اندیشه عبادت و در اندیشه عبادت و در اندیشه عبادت  
 بر وحدانیت او را و کوا العلم و خداوندان علم که می مانند عباد اوست و در اندیشه عبادت  
 بر توحید با عزت اف گمان و تقدیری جهان بواسطه و بیادین فاطمه و زهرا در سال  
 او سجدانه اقامت نمایند سبب بالقبض بعدی و در قسم از حق و حکم خود و زنا فعال و و  
 جواز افراد او سبحانه بقا با القضا که منصرف است بر حالید از لیس فاعل شهادت با انکاد  
 نیست مثل باده و در هر که با بجه عدم نیست گفتند و فیما و اسحاق و توحید و توحید و توحید  
 اولیه العلم اختلاف است نزد بعضی می دانند و نزد بعضی می دانند و فیما و اسحاق و توحید و توحید و توحید  
 تقدیر صافی از علم حقین کمالی و گورسته در امیرالمومنین علی علیه السلام است و در سوره بقره  
 علماء اسلام سلم و اقصی اهل البیت علیه السلام و مقدم البیت و نیز از این  
 کتاب پس از آنکه در بر او ولی باشد و اقتران اولی العلم و توحید و توحید و توحید  
 ولایت است بر توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
 که از آنکه از جهت تکیه است و فیما با تمام معرفت اولی و توحید و توحید و توحید و توحید

۱۰۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

ما بعد و گویا است که این است ای پسر من می بینم که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
زخمی که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
شعشع و شعله و شعله ای که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
خداوند که از این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
ببیند که این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
خود را از این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
عقلی است که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
بود که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
ای که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
هر روزی که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
الله که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
از این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
و در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
امروز که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
بیشتر که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
آینده که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
و در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
گو ای محمد که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
گو ای پس که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
انصاف که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
محبت که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
میفرماید که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست  
ای که در این روزهاست و در این روزهاست که در این روزهاست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



چه و سید و مسلم و در این صیاح است چون ربا در میان لغای بسیار باشد بود از این جهت میخواند  
 چنانچه میگویند لَا تَدْعُهُمْ بِالْمَلِكِ یعنی وَالْقَوْمُ و أَوْسَعُ سیدی که در میان خدا و رسول به  
 شایسته است که خداوند تعالی افعال ایشان را أَعْلَنَ شمر کند و این از آنست که آمده کرد و شده است  
 اول آنکه تَدْعُهُمْ تبتیه است بر آنکه دروغ با ابد است و دعوت برای کافران و با نفع برای عباد اهل ایمان و  
بِالْمَلِكِ که اگر اقامه نماید بر افعال کافران در حکم ایشان است که افعال علیه السلام است و شبه لغوم  
 و چون از آنکه در بِالْمَلِكِ و مومنان را از آن سرساید در عقب آن ایشان را اعمیه نماید و چون  
أَعْلَنَ شد از آن وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان بر او نمائید با حکم کند و أَطِيعُوا اللَّهَ و اطاعت نماید و  
 را در آنچه و باید که حکم از حقون شما که شمارم کرده بودید و از عذاب برهد تا حق تعالی بر شما رحم کند و  
 می و دروغ بخانی از زانی فرماید در حسب آن حدت ایشان که در افعال بیکه موجب عتاب است و فرمود  
 را خود ایشان به و شایسته که برید بر یکدیگر را می معفو و یا نه که مستند از موش شود شما با من هر که ازین  
 کار شما اقامه لازم در مقام طرود و محبت لغوی بنده گان است به حیای محسوس که آن کار شما است  
 با جمیع فیاض یا جا دست که مقام معنی است که در خلا فیض أَعْلَنَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 رسا در شمار را به شایسته که از روی غلبت و تسلط عرضها أَعْلَنَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ

۱۵۲

است یعنی مانند نعمت خدا و اسنان ما و در مینا خوف خوف تشبیه است به آنکه سب و محبت در برضا و بی  
 اعراف میباید است در وصف محبت است بر طرفی بنیل زیرا که عرض کند از طاعت است طاعت آن است که  
أَعْلَنَ است اما در بِالْمَلِكِ چنین بشنید الْمُتَّقِينَ برای برید کاران از معاصی در جبهه که أَعْلَنَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 بول که تو را به بهشتی می خوانی که عرض آن چون عرض مرا اسما و در مینا است پس معذرت کنی که  
 طلبه در آن حضرت فرمود وَسَمِعَ اللَّهَ إِذْ جَاءَ الْوَهَّابِينَ و الَّذِينَ جَاءُوا بِهِمْ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 صفت متقین میفرماید الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 البرحرف اموال می نمایند فی الْمُتَّقِينَ و در معانی اسالی و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 به انسان هیچ و در أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 است از قبیل و کثیر و دیگر از اصناف اهل جن کمال عظمت که افعال و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 را و کمال و نیکو گان آن أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 میباید که از این است که أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ  
 آن أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا اللَّهَ



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

از راه الهی و تمیز آنکه با مستحق است اینها را مسلطون زود باشد که در کران طوق کرده شوند  
بجاست آنکه نسبت به اینها شایسته نیست مسلطون اینها را با و زکوة و سباحت و حق واجب  
از آن اخراج نموده اند و آن فقیه است ایشان ۱۰۶ آیه باشد بسم الله الرحمن الرحيم در روز رنج این مسعود از حضرت رشتا  
منتهی علیه الصلوة و السلام است که در صدقه واجب با سید الهی تسبیح نمود و دیگر که تا خود را در امان را و در  
معنی نصف الفلک و سبوح غوم سات که زکوة نماز کرده و مسیحی تر باشد الا که حق تعالی باران از ایشان باز نگردد  
و در آن روز و مال که در موم است من که دست و سایر حقوق واجب از آن در عقب این فی فرماید و بسم الله الرحمن الرحيم  
ثابت است میراث التبتوات و الارض میراث است و زمینها یعنی حق تعالی میراث نکرد و از اینها اینچنین است  
اندر بیان و از آنکه انسانی که کشند در راه او با و در کعبه ایشان را بپاک کند و همه ملک آسمان و زمین و مدعی و مال  
و مزاج منار حان او را مسلم باشد میراث که میراث فی الحقیقت جزا گوید که ملک کسی در آن میراث از آن و در  
ملک از نبوده باشد پس میراث با موال اهل آسمان و زمین بر وجهی است که در آن عاریت است در دست  
ایشان و بحسب حقیقت از آن خداوند است که بعد ملک السموات و الارض سبیل آسمان و زمین میراث عاریت است  
او باز ماند درین سخن است رتبت بلکه محل را فی نفس الامر با نسبت بس مال دیگری محل و در بدل نهایت  
شکاف است و الله بما تعملون و خدا با آنچه عمل کنید از انفاق و امساک حیبر و دانست پس همه شمار  
بر وفق من و اعطای جو او سزا دهد حاصل که منطوق آیه است سب بر افاق و مساک که پیش از آن که اموال  
بعد از زوال در آید بموت یا بفرمان از جوار است روزگار چنان موجب و زرو و مال اوست و فراغت مال و  
ترتبه حال دیگران درین جهان و آن جهان چنانکه از حضرت رسالت علیه الصلوة و التحمت مروی است که سخت  
ترین حسرت و اندامت است که کسی را باشد و اخراج حقوق آن نمکد و بمیرد و آن مال منتقل بوارث شود و بنده  
از آن حسرت مانور است که مردی که او را نواب بها میفرماید و او را ضعیف است که نیم حیدر باشد و او است  
باشد بر بشت زود و مرویت که چون آیه می فرماید یفرض الله فضا سخنانا نزلت بعضی از یهود و از یونان  
اعطای دیگر گفتند که خدا در ویش است که از آن قرض میطلبد و ما تو ملحق تعالی این آیه فرستاد که لقد سمع الله  
بدستی که شمشیر خدای منی علم اجماعی است قول الذين قالوا اسمى الله گفتند ان الله تعالی بدستی که  
خدا را نیست سب و سخن اعطوا و تکم بعد از آن بر سبب شدید فرمود که تسکتون فرمود بابت که بینه سب  
بسی نظیر او را تا نبوی کنند و در حق الذين ساءوا اینها را گفتند و غیره ان الله تعالی را بخود استناد  
کردند تا این که در آن جوار بود زیرا که این قول تسکتون بر آن گفتند ان الله تعالی را بخود استناد  
کردند که ان الله تعالی را بخود استناد کرد و دیگر بر سبب است الذين ساءوا اینها را گفتند ان الله تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَالْأَرْضُ وَوَدَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيهَا مِنْ سَحَابٍ مِثْلَ النُّجُومِ أَنْ يَقُولَ رَبِّ ارْجِعْ بَنِي آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ فَهِيَ لِلْكَافِرِينَ لِلْكَافِرِينَ الْأَرْضُ وَمِنْهَا نَخْلَعُ عَنْهَا أَثْمَانَهُمْ فَعَسَىٰ رَبُّكَ أَنْ يَبْعَثَ رَسُولًا عَلَيْهِمْ وَرَأَيْتُمُ اللَّيْلِ تَنْجِفُ الْكَافِرِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ فَدَعَا لِنُفُوسِهِمْ نَفْسًا فَفَعَلَ اللَّهُ بِالْكَافِرِينَ الْفِعْلَ الْكَبِيرَ وَإِن يَرَوْا سُحُوبًا يُنْزِلُ مِنْهَا مَاءً بَارِدًا فَقَالُوا ثَمَانٌ عَلَيْهَا وَطَفَحُوا عَلَيْهَا فَعَرَفَتْ نُفُوسُهُمْ يَوْمَ تَأْتِي السُّحُبَ الْمَكِينَةَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الصَّالِحِينَ وَرَأَيْتُمْ أَصْحَابَ الْجُنَّةِ يَمْعَونَ عَلَى أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ لَقَدْ تَلَعُوا نَارَهُمْ كَتَلَدَتْنَهُمْ عَصْفُ الْكَافِرِينَ بِأَعْيُنِهِمْ فَاحْتَبَسُوا نَفْسَهُمْ فِيهَا وَهِيَ خَالِدَةٌ بِأَعْيُنِهِمْ وَمَنْ يَنْزِلُ مِنْهَا فَلَهُ فِيهَا نَارُ خَالِدٌ فِيهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِهِمْ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَرَأَيْتُمْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذَا كَانُوا فِي أَزْوَاجٍ مُتَكَاتِلِينَ وَكَانَتْ بَيْنَهُمْ أَنْهَارٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ يَتَزَاوَرُونَ وَنُفُوسُهُمْ فِيهَا مُخْلَقَةٌ وَهُمْ فِيهَا مُنْجِلُونَ وَرَأَيْتُمْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذَا كَانُوا فِي أَزْوَاجٍ مُتَكَاتِلِينَ وَكَانَتْ بَيْنَهُمْ أَنْهَارٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ يَتَزَاوَرُونَ وَنُفُوسُهُمْ فِيهَا مُخْلَقَةٌ وَهُمْ فِيهَا مُنْجِلُونَ وَرَأَيْتُمْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذَا كَانُوا فِي أَزْوَاجٍ مُتَكَاتِلِينَ وَكَانَتْ بَيْنَهُمْ أَنْهَارٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ يَتَزَاوَرُونَ وَنُفُوسُهُمْ فِيهَا مُخْلَقَةٌ وَهُمْ فِيهَا مُنْجِلُونَ



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

تای ...  
بعد از آن ...  
بر ...  
طریق ...  
طریق ...  
چون ...  
البت ...  
از ...  
بسی ...  
می ...  
که ...  
لذا ...  
که ...  
شد ...  
بر ...  
بخوا ...  
مگر ...  
اول ...  
چنان ...  
حسب ...  
و ...  
و ...  
لذا ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زین که شکر از استیلا در این سبب است شش نقد در آمد و چون عورت تمام شد و بار را معلوم شد بود و در  
 حال عورت اسیران میزد و کشته و با وجود صحتی که بین از قبل محبت می نمود بعد از عرض این صورت حضرت  
 بهایت عرفت این حضرت فرمود که زان کفار را که بر تو در ارازا و تون بسبب کسی که شافند عرفت در این میان طلال  
 و کفر و کفران آورد و الا ملکت ابانکه استیلا نیست از مطلق زوجات از حوا و با و اما می فرزد جات بر شما حرام اند  
 که که ملک بین شما در آید می استیلا نیستان کند یا شتر یا با تهاب یا بهر که با کسی یا عر ان مالک جدید یا شتر  
 بنای ۱۰۰ و بی ملک و او خود گفته کسی رفع کلاه بکند و کسی رسائی طلال می شود و ملکیت مسدود است با خارج  
 نواز و از الحرب بدون زوجه پس اگر کسی زوجه پس کند کلاه مرتفع کرد و در اطلاق آیه قیمت را و چمن را و چمن  
 حدی که مذکور است و در آنجا همان را بر چهار معنی اطلاق می کنند یکی معنی عفت خود را یعنی اصحت فرهاد دوم معنی ازواج  
 یعنی در این آیه مذکور شده سیوم معنی عزت کلام من است و یکم طلال آن یکم المصنات چهارم معنی اسلام کفر و کاذب  
 فان اینین بجا شسته بغیر نفق یا المصنات کتاب الله علیه که در مکرست ای کتب الله علیه که در مکرست ای کتب الله علیه که در مکرست  
 کتابی یعنی نوشته و در این کده است و در این کلام زان مذکور را بر چهار معنی در می گردانی یا مفعول است یعنی الزموا  
 کتاب الله یعنی آنست ملازم باشد و در این کلام زان مذکور را بر چهار معنی در می گردانی یا مفعول است یعنی الزموا  
 و اصل کلام و صلوات کرده بعد از این شما و اگر اندک از کلام این معنی را ذکر اند عفت است چهره و با وجود  
 معنی اهل نوم و فوج الحیات بدانکه متباد از هر که در کور است آنست که آن را در هیچ دینی از اوقات پنج دینی توان  
 آورد آن بقیه را با مکرر کلام آنکه علیها بالهای خود در آن و اصولی است و در این کلام و در این کلام و در این کلام  
 ذلک امر او ان بنفوس باسوا که امر او از او بود و انان غیر انان محضین در حالتی که بان ترویج متصف باشند  
 و خود را در بناه او رید از نوم و خطاب عیون متصفین در حالتی که بان ترویج متصف باشند  
 ما خود است و معنی آن مبالغه است در معنی و در شرح معنی زان بر اگر کفرانی نه است در معنی و در شرح معنی زان  
 معنی آنست باید که مال متزوج شود بغیر محرمات که مذکور شده و بجهت آن تو در ان از صحت بخاید از هر چه و از هر چه  
 پس هرگاه بر تو در آری با بقید دفع و در معنی از زان مذکور فائده می پس هر چه از انان از انان از انان از انان  
 انان چه هر که عفاف است و در هر چه در صحت خود آورده است معنی معنی و از انان اسم المتعذر و در هر چه  
 و گویند که معنی آنست که آن چیزی که متعذر است بدان آنست که جواز یا بقید یا بطریقی است پس بعد از انان از انان  
 و از انان امر او انان پنج است چنانکه عیون است و در هر چه از انان از انان از انان از انان از انان از انان  
 معنی و از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان  
 زان خود بدان چهره می بعد از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان از انان

در صورتی که زان را بر چهار معنی در می گردانی یا مفعول است یعنی الزموا  
 کتاب الله یعنی آنست ملازم باشد و در این کلام زان مذکور را بر چهار معنی در می گردانی یا مفعول است یعنی الزموا

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خلافت مردوزن مرغ خیزد و چنین که محمد و سبقت بقدره فوق آیه سابق و اضافت متعاقب بطرفی حکمت الهی می افست  
میالند و چنین فایده ها پس بر آنکه اندازد برای ختم تشریفات آن حکما من اهلله میبانی که صلاحیت  
حکومت داشته باشند از قبیل مرد و حکما من اهلها و میبانی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشند  
از قبیل زن زیرا که اهل عارف اند بجان زوجه و یکسب صلاح اینان و محبت و اگر هست اینان و سبب  
این محبت عطف و ذات مستوجب است که زوجه اطاعت قول اینان کند و حکما من اهلها من عطفی و خود بخلاف  
اجتناب از یرنگ اگر خواند حکما اصلحا حال اصلاح او را آن کار زوجه و قوی الله نماز کاری افکنند خدا  
بعد از این میان توبه و ران یعنی حکم قصد اصلاح کند حق تعالی بحسن سعی اینان افعال موافقت با بدین امر و توبه  
این الله گان بدین که خداست عالما و انما به صلاح زوجه باجیب طاعت خیر و آگاه از مقاصد حکما از  
بده جزئیات و توجیه بر ظاهر و باطن عالم است پس بداند که چگونه رفع نقایق کند و ایضا و فاق نماید و نقایق اختلاف  
و عدم اجتماع برای واحد پس گویا زوجه چند اختلاف بکند هر یک در شرفی و جای اخلاقی بعد از آن امر شود  
نموده که و اعلم و الله و خدا را بداند است پس نشانی نماید و لا فخر کوا یم تقیما و انما یکبر بوی جز از انصاف  
و غیر از آن ترک حق و علی و یالو الدینی و شکوی کند بدو و در خود احسانا شکوی کردنی بقول اصل و بدی  
که القربی و بخوبی و البغای و بیانی بر آن بدینواری و سازگاری و المساکین و بدینواری که بر قدرت  
تا در نباشند بصداقت و زکوة و الجار و ذی القربی و همسایگان و نکشتان که بر حق توار دارند  
و اسم حق و ثابت بوقت و مرمت و الجار و ذی القربی و همسایگان یعنی آنکه خویشی ندارد و یا از همسایه  
دور یا همسایه کاف و حتی توار یا همسایه مقرر کرده اند و نیز بعضی چهل گز و از همسایه توار اراده و حق  
بایشان و دفع ضرر از آنان مردویت که بهشت نرود و نیزه که همسایه از سر او آئین نباشد و بعد از آن  
که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله حق همسایه بر من است چه چرب فرمود که از حقوق او اند  
که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر در ویش تو دست گیری او کنی و اگر فرض خواهد بدی و اگر خری بد و رسد  
ثبتت کوی و اگر مصنی با و رسد نفرت او نمانی و اگر بدی و بجز زه اش حاضر شوی و او را از بخانی بعد از آن  
فرمود که هر یک سه طایفه اند یکی آنست که او راستی است سب بر تو و یکی را دو  
و در همسایه مسلمان است که او را عطف و نیت باشد با تو و حق توار دارد  
فهم حق اسلام و بلکه دولتی دارد همسایه مسلمان است که حق همسایگی و حق اسلام و این دارد  
همسایه مشرک است نه اهل کتاب که به حق همسایگی دارد و بعد از آن انحضرت فرمود که هر یک چهل گز را  
محبت میکرد در حق همسایه تا آنکه گان بر دم کلان میبایست با و رسد و انصاف و الجیب و شکوی

[illegible]

بالحق که ایمان آرند بخدا و الیوم الآخر و روز قیامت که ای اعمال را هضمی نماید و انفس و سرون را که در حق بخدا  
بدون غرض یا بکس سر فکرم الله انچه در این مهبت خدای و ایشان را پس بر سر تنه می فرماید و کان الله  
خدای یحیی و مملکت ایشان بی باق و اعمال ایشان علما دانایس و آخر افعال و فعل ایشان هر آنرا بدو ادعوی  
اینکه از روح ایشان است بر جهل محض و اعتقاد در چیزی که خلاف نصیحت ایشان است و بنده بر آنکه کسی که او را بر  
امری دولت کند که ضرری در آن نباشد و او را نیست که اجابت کنند آن الله لا یظلم عذبی و خدا را بی کس  
مستقال و شکر عظیم کند و در آن خاصیت خود نظر ناظر باشد و پس در ذکر آن ایماست بر آنکه اگر خدا را آن  
صیو باشد اجر آن عظیم خواهد بود و حقیقت ظلم هر چه بر ما جناب است برای بعضی یا دفع مصرت و چون بی  
مستی است و عالم بیچ و ظلم بیس را و سحابت را و انباشت و آن ننگ و اگر استعد متعال ذره حست که  
نیکی در دوان عمل بنده شومن نصا عظمها افزون کرد اند فواکب آنرا بانیست اندک مال باعتبار زانست  
خیر است و یا بجز اضافت متعال بموت و حذف نون ننگ بدون قیاس است بجهت کشدن بحروف علت  
و یا بجهت کثرت استعمال و کثرت دیدن خدای و از اید بر ثواب عمل من الله ان ذره نریک خود بعضی  
و رحمت خویش بی استحقاق آن شخص اعظم اعظم خطای بزرگ دینی اندازد و در آیم دلالت است بر آنکه  
من ثواب و تقوی آن از خدای ظلم باشد او بجهت از ظلم نیست بعد از این اجتناب از معصیت بسیار  
توبیل نمود و کیف بمن بکون نیست و بجهت وجود حال کفر و ظلم و اذاجت و فنی که بار و من کمال  
از هر کس می از آنم که دست بکشید که ای و ان سوره ایشان خواهد بود که بر قیال و افعال و فعل و عقیده  
است خود کوایی بدو و فصل میند از جبرست که آن بهول امر از ورست و عظمیشان آن و جشایشان  
و بار بزم ترا می محمد علی اله که بر آن کرده باشد آن شفیق که او را اقامت شهادت کنی بر صدق  
شهادت ایشان بجهت علم نور علیها و تحاید ایشان و بجهت انجاء شرح تو مجامع فواید ایشان را گویند  
هؤلاء و اشارت است بکفر که سبهم از حال ایشان است و در این ایماست بر آنکه در حجت طاعت و احتساب  
از معصیت و زجر از هر چه موجب محال شود بر دوسر الا شهادت چه مشهور و عدول کوایی خواهند بود بر سر آردی  
انرا میکنند از خیر و مشرب ایشان انبیاء و اندانند که معصوم اند و کرام الکاتبین که متعویف جمعند و نه در غیر کوایی  
خواهند داد و چراغ و مبین و زوال کمال الله سبحانه یوم بنهد علمهم با سننهم و ابرحلم با کالونیان  
و در احاطه صحیح و در یافته که زمان و مکان بنبر کوایی دهند بر اعمالی که در ایشان واقع شده  
شد و مثل در آن روز که شهادت شود عدول در آن واقع شود و در آن که در آن کفر و اوست و در  
انکه کافر از خدای و عظمه الله سبحانه و تعالی که در آن کفر و اوست و در آن کفر و اوست و در آن کفر و اوست



هذه الأثر من بدلتان . معنی دفع کند امتیاز او خاک بر بالای ایشان بر زمین چون مردگان و ایشان را  
برگزیده است زنده کفار و قبول الحاق برایشان گشت . ای ای که نهیتم ، از آنکه مخلوق نمی شد نه فلا یکنون الله  
و بنوعی یعنی در نماز شد بر آنکه از خدا بپوشد جل و شرفی را زیرا که انبیا و ملائکه و جوارح و مکان و زمان  
و ایشان بگویند ، پس گوید که در اول ششوی معنی آن است چنانچه فرموده شد و چون حق تعالی در آیه مقدمه ام  
بنده گان نمود و معاد در عقب آن ذکر الکبریم و لغزلب ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خدا و رسول  
لا تقبلوا الفضل و ردی که بماند ، یا یعنی مرکب نماز مستود و آنکه معکامی و حال آنکه مسلمانان مشید از نعم و سیر  
مسکات ، و اما اگر در روی جمعی صحابه در حال عهد این خوف مشبه بهما استعمال داشتند و در آن  
زمان حاضران آن است ، ایشان رسیده و نماز برهما استند و امام الصالح بن عبد الرحمن بود از عباس ساور  
و کافران خوف لاراند در چهار موضع مختلف است خوف بود آن آیه بار شد که در وقت عبادت سکوناء و روی  
معاذ حق تعالی وقتی که باید ما شنود آن جرأ میگوید یعنی میفرماید در نماز و محققان گویند که خطاب لغوی  
و خاص که رفایان مسود بر بعضی حال دارد که در وقت خود در نماز در وقت حال یا بعد از سجده و طاعت  
ما نه نیز از منتهی هوا بپوشیده و اندک به میکند و شما سید که نمی ماکه میگوید که المصلحی را چه و لا حجب و نیز  
منمود بهار و فی جنب باید محتلی فعل مختلف بر قول و آنم سطر ای زیرا که جمله امید ، موضع بعثت بر حالت  
الکافرون سبیل کار و دلال ، استند در راهی مساوی باید و متماز آب مود که در آن محل بنیم نماز خوانند که از  
و متمازی که که آن متعلق به بقول و الحاصل است از احوال فانه قال و لانه یوالصلوة جنبانی فانه الاحوال  
الافی الصغری در هیچ حالی از احوال ما مکه باید و فی جنب باشد که در سوره کول آب باید بنیم کرده نماز مقبول  
نموده ، یا به این است لغیب این بزرگم و فی و اولد که الامی غرضت جنبان است ای غیر عابری سبیل حتی  
تغشیلوا انکم غش کنید عابت بی سبب از فعل بصلوة در حال عابت بی سبب از سبب و یا انکم غش کنید مکرر  
و فعدم و جدال آب در سوره آن نیز سید و عرض از آن عدم قدرت است بر استعمال آب خواه در سفر یا در غیر سفر  
چون آیه در بعضی اسفار واقع شده این است ، مود عاری سبیل و گفته مراد از آن عدم قدرت است بر استعمال آب  
مطلقا ای که از جوازها بر سبب در مساوی و غش و انفسه و اگر باشد در وقت عابت صریحی حال  
مراد میارست که در آن خوف استعمال آب باشد به در صورت و این آب حکم فاقول دار دار علی سبیل و انفسه  
بر جنگ سوز و در سوره آب نباید او جده احل منکم ایبا بدی که ارشام من الباطل از حدیکه من ، آن فی ایده از حدیکه من  
الامنة الشا و امس کرده باید زمانه این کایت است از غیور حنفی ای می علیان می است و شما با حنفی  
و نیز حنفی مراد است بید و غیر از بعضی و علی نماید زمانه فاحل و احاد کیس بنایاب رایان بنایاب حنفی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این نذیر و توقیف است بر این کتاب را که اینک لا تحقر مدیسی که خدای تعالی امر از دان نشکرک بده آنرا که هرگز از  
بد و ترک گیرند و بدست او زیرا که حکم الهی نافذ گشته و قاطع و جازم شده بر غلوه دلیل ترک در دوزخ و لغو و  
دورن ذلک و بنا بر دان گشای را که غیر ترک بوده خواه ضعیف باشد یا کبیره لمن یتق الله و انکس ما که خواهد از دور  
نقص است و در استمالی آن آیه را که خدای تعالی بطلب غیر یا بیای از دان است که نفی خفزان ترک نموده و نفی  
خفزان ترک مورد است مطلقا بلا تعلی ال کرده بدون تردید زیرا که اجماع است بر آن است که حتی تعالی ترک را توبه می اغفر  
اگر چه خفزان را توبه بر دو مرتبه و بر دو قسم است و در اول مرتبه بر دو مرتبه و بر دو قسم است که هر دو قوت و توفیق و قبول  
لن یحیی ال ما شکرت که از خدا ما دون ترک را از دوزخ بدون توبه برای هر که خواهد از دوزخ نجات یابد و در دوم  
ما دون دلک بر سبب قطع واقع شده بلکه تعلق نیست پس بنده در آن مورد ریناست بلکه خوف و رجاء بقدر توانی  
بماند و اجبار گرفته در اثبات این دعا وارد شده و همچنین که ترک غریب مغفرت و ترک کتاب و غیر ترک امور  
از آنکه نایب از معاصی و کبایه ما محبت عموال در ادعای الک صلیت و حکمت الهی باشد بر سبب تفضل امتنان را  
مغفور سازد و که نذر معصیت عذاب بر او می رسد و من یستغفر لی بالله در هر که ترک آورد بخدای و انبار کرد با و عقیق  
پس مدیسی که افزای کرده باشد و بر یافته انما عظمای بر ترک کرد یعنی ترک امری شده که مستحق سب زوال جمیع نام  
از این امتیاز است به معنی فانی است میان ترک و سایر ذنوب و امری همچنانکه اطلاق بر فانی می کنند و اختلاف  
بر حسن است و گویا آیه در حق و صواب او نازل شده در وقتی که در علی القدر را شنید کردند چون که  
آمد بر فضل خود نام گشتند و نام بر خود نوشتند باین مضمون که ما بر صغیر خود نادمیم و بالغ اسلام ما می شود و ما را این  
که بانه آنرا که او در حق تعالی حرام کرد اینده قتل ان یقتل میمانیم و در آنکه در سب حکومت بدین تو شوم چون  
بغیر من آیه را می بینان و تا د اسلام آورده اند و در دوزخ اند چون آنحضرت و حتی را دید رفت ای وحشی خود را از  
حق سب از پیش نظر من بردوان برای آن و مو که طاقت آن داشت که قائل علم خود را ببندیش حتی بتمام رقت و  
در اینجا بگویم با نیت شد از محققان لغت مغفول است که این آیه امیدوارترین آیه است از قرآن زیرا که حق تعالی باین  
که در آن ترک باشد در تحت مشیت غفران داخل ساخته و چون مضمون این آیه که ترک مغفرت است بهر چه آن که بعد  
عمل در سبسته و عزیز خود و عیدی و توبه بری علم برای ایمان حاصل است از روی انکس و حور و گفتند که ما مشکر نیستیم  
بدین خود را از خواص بارک عزت و معربان درگاه جنت میدانیم بر آن مالک الموت و سلطان عالم که قوت دارد  
و گویا در منزل ال انشای بر نور و حکم ایم حق تعالی انکار است از حق تعالی خود دان بر سبب توبه و انکه میماند  
و توبه بر سبب توبه ال انشای بر نور و حکم ایم حق تعالی انکار است از حق تعالی خود دان بر سبب توبه و انکه میماند

باید سخن بنهاد و عدا و احباده و هر یک که در دنیا کنای را بخود نسبت می دهند چنانکه مغول است که جمعی از بودا اهلان نزد  
حضرت و سالت بنده آورده و گفتند که این کودک را که در میان کتبی است حضرت فرمود که اینها بیگانه اند از ایشان میگویند  
بدروغ خود و نه بخدای موسی که مانند دریا کنای مثل ایشان بود زیرا که کنایان شب را باران و روز را در میگذرانند و روز را  
شب محسوب میکنند و خدای فرمود که ترکیز که حکام شهر را را اختیار می دارد در کل الله بلکه خدای تعالی تو را که حق تعالی را  
باد کند و با بسا بدید که او بد که مستحق آن دانند این غصب بر آن ترکیز حق تعالی معذرت است نه ترکیز غرض او و عالم  
با آنچه مطلوب است بر آدمی از حسن و قبح لهذا هم ایشان هم در حسن عقاید ایشان و ترکیز که کنایان مومن فرمودند  
نیک عقاید ایشان و اصل ترکیز حق تعالی جز بر کسی نیست که مستغنی باشد و لا یظلمون و دستم رسیده تو اینها شد  
بدم باغوب ترکیز که گفتن بنات حق عینا بگذاردش مخفی و در دهی قبل انحراب که در بطن فزانه سه و فوج  
ر زلفه است و نظیر ایشان و بر بر تقدیر این غریب انزل است در حفات و مفعول دوم نظمین سب و احتمال دارد  
که ترکیز باشد مضمون معنی است که ایشان مخفیست ترکیز که اینها کید از روی عدل بدون نظر بنابر ظلم در آن  
و درین دلالت است بر تنزه او سبحانه از غلط انظار بنمای محمد بن بودان که از روی عدا کیف بفرمود  
چگونه افزائی کنند و می بندند علی الله الکلیات بر خدا دروغ را یعنی اینکه می گفتند که کنایان شب و روز را  
می اندازند و کفری الله و بسند است آن افزا ائمه امینا کنای طاهر که ائمه آن بیچایس بودند بهیچین  
قدر کافیت در عقل است که مستوجب خلوه و عذاب است آورده اند که چون حکم الهی با جلای بی انصاف دارند  
حسی از ایشان چون کعب بن اشرف و وی بر احسن و غره ماست کس از انحراف قوم بکافر رفتند و ابوسفیان  
و انجاء او را بر محاربه با حضرت و اصحاب و تفرقه کس کردند پس کعب و ابوسفیان باقیه آن بیت احرام در آمدند و در  
پس کعب انصار حرم سینه را به او را خانه جاسیده بیاان غلط و شداد بر جرب و اهل جبال اسلام اهل  
میگویند یاد کرده چون بعد از ترست نشسته درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای آن ماب پرسیدند که شما اهل  
کنایه بدو مانعی بگویند طریق ما که از این حرم را میزانی میگردیم بعد بر تصور میداریم و طواف الی می نمائیم و  
عبادت اصنام بطریق ابایی که ام خود مشغول می باشیم بعد از آن قریب بادین محمد که درین وقت احداث  
کرده است و بدست راست نام نهاد و دین بدین مارا می میداند و مارا کافور جاهد میخوانند پس در آن  
بعد از اتمام سخن گفتند که در تمامی ترست و این شما با من را ابوسفیان گفت که بر اعتقاد شما و فقی اعتقاد  
فولکم کرد کتبان ما عده کنید خود آن هیئت و طاغوت را کتبان فرستد و در عده کردن بنی تعالی الله  
کفر و زندقه اینان خبر داد که و این سخن می نگوید الی الله که او تو را میخواند و او را میخواند و او را میخواند  
الکتاب به از نوریت بعضی کعب بن اشرف و اصحاب او که بواسطه عداوت با مرگمانان باطنی که مانت

بالجبت والطاغوت بین دوت کمره نش راست جنت در اصل اسم است بعد از ان مستقل  
که در هر معبودی بجز از سجده است از خود میرود و شجره دان و شیطان و طاغوت را اطلاق  
می که چندین بار باطل شده اند معبود و غیر ان بزرگ و محققان جنت نفس اماره است و طاغوت از روی  
او و طاغوت و بگویند ان جهودان للذین کفر و ابرای کافران یعنی در حق ایشان انبیا و پیغمبر  
اجتهاد هلو که این را و کفار و کفری است اهل کفر است از ان بیشتر است من الذین آمنوا  
از ان تا که ایمان آورده اند یعنی سوره احزاب و سید ان از روی دین یعنی راه یافته تر اند در دین  
و دین ایشان قائم تر اند و طایفه ایشان نزدیک تر به سید دین بسبب نعمت است که دین با خود حق است  
که مود، بقصود است او کائنات اگر و معصوب الذین انان که بخواری تمام لعنهم الله دور  
که در سبب خداي سبحان را از رحمت خود و من یعلم الله موبر که خدا بر اند و دور ساز از رحمت  
خود فاسد بحد انصیر پس بنای تو را و امارای که در نه عذاب کند از روی زبان بظاهت او  
بکشاید یا در دنیا و آخرت با و لغض رساند پس بیان بخل و حسد ایشان میکند که بدترین صفات قبیح و اخل  
در دین است ام که خدا یا یهودیان راست ام منقطع است یعنی انکار است از انکه ایشان را قضی از ملک باشد  
یعنی انت ایشان از قضیت من الملك بهره از پادشاهی نامردمان تابع ایشان نوزند و انچه فرامیند و زعم یهود  
آن بود که ایشان ملک نبوت از غیر خود سزاوار ترند بر حسب از متابعت عرب سنگ داشتند و می  
نهند که اگر معصوب ملک داری و حکم رانی و پیغمبری با خود رسید تو تعالی فرمود که ایشان از ملک بهره  
نفت و اگر بغض از ملک و مال بهره مند شوند قاتلانی آن بمقام لا یوفون الناس نهند مردمان کار  
نهی که باقی مقداری که بر پشت دانه فرماست این اخلاق است و شدت مبالغه در شرح و بخل ایشان که در  
وقت بادشاهی بر نفیهم مخایفه دارند پس نکاه نمک می در دوش و لذت و تفریحی پیدا است که چه چیز  
بکس دهند و کس را ایشان اصحاب مال و دینش و قصور مشبه بود نه بخی که ملک و بی باستاند با وجود  
کثرت اموال غیر بی بغیری نمیدانند بلکه از در یوفون عمل نکرد به بجهت انکه هرگاه واقع شود مسلمان  
نا راضی به است که انغای آن لایساز عمل بجهت اعتبار و اعطاء و لطف آن بر ما تقدم یعنی که طست و  
اخراج آن چون متوسط و متاخر واقع میشود یعنی میگردید و از در یوفون در حکم تا بیکانه قیل  
من یوفون الناس غیر اذ اصاب کل حق تعالی هو فرموده مثل آن بخل و حسد بود در دم بجهت انکه  
بر کس صفت نه بد است از ایل اندام تجسس و ان الناس از انغای اخرا است ایشان یعنی که  
ایشان بر مردمان اند و حسد می بر بند بر مردمان که قبایل عرب اند و یا به پیغمبر و اصحاب او

[illegible]



[illegible]

و را در این باب باشد چنانچه امر و نهضت کعبه در دست این قوم است و محبت کثر اعرافان فرمود که ان  
 مشتق از من که حاصل میشود از حسن ظن محبت یمن پس واجب است که مستمسک بر این صفت باشند هیچ برادر و برادر  
 خیانت و تعدی و فظول یا مال اسباب حفظ امانت و در استیسا در امانت مترعد مسادرست با علم ملک  
 با مکتب پس اگر ممکن باشد و امانت نماید خاص است و الاطلاعه احدی نهال است آن حد صورت و از بدی امانت  
 که جابر کسی را در ملاجانه خبر اندازد پس واجب است که در این که اعلام آن نماید ملک یا اذن نماید  
 و در آن کند ملک دوم انزال معصوب از خاصیت سبوم اعد و دیو از حیاتی یا از مخول بجهت و فلف  
 ان و در دست ایشان و منافی امانت و در تب فقه مظهر است در اسباب نزول ذکر است که حضرت علی علیه السلام  
 خالده نبی را بر سر برادر کرد و علی را بر برادر بادی و سنه و جمع که خالد قاصد انشای بود و برادرش را نکند  
 و یکی از انبیا که مسلمان بود و در دوزخ وارد و گفت که مردم قبیله را ننمودند و من با ستمکار ایالت در منزل  
 خود ماندم اگر اهل اسلام مرا در سنگیری نمایند ای باشم و در آن گنم و الا بلای که بر زور راه نداده بخانی مردم  
 می را و امان داد او را بر فرموده عمار در خانه خود و ساکنی شد خالد با بد و لشکر اعراف و تبار انان  
 قبلا امر کرد و ایشان نیز از بنی مسامر کسی را نماندند پس او را اسیر و عمار او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند  
 عمار و مو که او مسلمان است که فرموده من در امانت است خالد گفت که از درس دوری نماید که با وجود اعراف  
 لشکری می شود و اجازت او کسی را مال دهد و گفت که میان خالد و عمار بسیار شد و بنی سبوت بنی آمد  
 صورت حال بعضی رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم امانی عمار را بر او قرار گذاشت و بی فرمود  
 از آنکه غیر اید و من دستور با او کسی را مال دهد این امر نازل شد یا ایها الذین امنوا ای کرمی  
 که کردید بکاینکه اطيعوا الله و ان بان بید خدا بر او اطاعوا و اطيعوا الرسول و ان رسول او را در احکام  
و اطيعوا الامر منکم و اطاعت خدا و اندام را از غنای امرای سرایا که حضرت رسالت زمام اختیار  
حکم بید ایشان داده باشند معسر نیز در قوله اولی الامر منکم حجه قول است که ایشان امر اند و بر  
جمع دیگر الخلیل علما اند زیرا که در جمیع احکام مرجع علمای کرام است و در فتنه تاریخ بین الخصمین بجهت یقین  
اسلام بولیات و اصحاب امامیه از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام رواست کرده اند که اولو  
الامر منکم من ال محمد از جبه الله اطاعهم بالاطلاق کما او جبطاعه و اطاعت رسول یعنی برستی را به الله  
الامر امامیه و معصومه اند از ال محمد که حق تعالی اطاعت ایشان را واجب کرد و انید بر همه بندها که هیچ  
واجب کرد و انید بر همه اطاعت خود و اطاعت رسول خود بر همه مکلفان و انید بر همه بندها که هیچ  
کرد و انید بر همه اطاعت خود و اطاعت رسول خود بر همه مکلفان و انید بر همه بندها که هیچ

از معصومین باشند یعنی بی یادر بر این حکم غیر معصوم در مقابل خطاست پس معلوم شد که ولایت حضرت  
امام مهدی است زان محروم است متفق اند بر علو نسبت بر عدالت ایشان و اینکه تقصیر اولی الامر بامرای  
سراپا کرده اند چون خاندان ولید و مانند او منع کرده اند از تخصیص اولی الامر بجهت بزرگ از طریق  
سعد و سیاهی بجهت کون حضرت رسالت تا لدر را بهی جز که دستاورد این از ادوات گنبد اسلام و  
تفکال ایشان می نمود حاله تیرا بال قبله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت بر خلاف قول پیغمبر  
که آن جهت فرود خدا در اید پس از آنکه خالد بن ولید کرده است از محاربه یعنی غیر پس اگر تقصیر او را الله  
سراپا پیچید باشد لانه اید که حق تعالی امر کرده باشد معصیت زرا که امر مطاعت عامی است بعضی از مخالفان  
می دانند که بعد از این امر خود را بر افضت بخیر و رسول نزد منافقت و کسیکه متذکر اولی الامرند و فرموده  
فان نذرت عثم بنه اگر خلاف کنید فی شیئی در چیزی از او فرود و اگر کسی که الله بزرگتر دانند  
انرا بخدا یعنی بنات او و الوستول و بر خیر گنبد بول او در زمان حیات و نیست  
مخلوق او بعد از وفات او بجهت تاکید اینی و باید که انکم اگر استید شما که از روی انخلاص  
تو مؤمن بالله که در بخدای و الیوم الاخر و در روز رستخیز ایمان بخدا و بقیامت  
مضی است که در متناهی میگذارد رسول رتبع نمایند و لک این رجوع خیمه نه مرتب شمارا  
احسن تا و بیکو از تا و بل شما از تلقای نفس خود بدو و در باصل که کتاب خدا است  
و منت مید انبار که لامحاله رد بخدا و رسول او و انکسانی که قائم مقام او اند از همه  
معصومین علیهم السلام بعضی احسن از تا و بل است فخرت تعلی در تغییر خود آورده که  
بودی و منافق با هم منافقت داشتند و منافق بجهت حکومت بعضی از منافق میل می نمود  
و بهودی بجهت نبویه آخر ما فخره ایشان بحکامه علیه نبو کشید و حکم حضرت رسالت بروقی بجماع  
یهو و صادر نشد چون از مجلس حکم بیرون شدند منافق دست در دامن جهود و دیکجکم  
سفر بر افی نیستیم تا نزد عمر رویم و دیکبار در مراجعت میکنیم پس بدر خانه عمر رفتند و یهو  
عمر ای دجونی و حکم یهویا ز گفت عمر از منافق اعتراف نمود که قضیه بدین وجه است که بهتر و میگوید  
من یمنی تصدیق کرده که از سی حال برین منوال هست اما بعد از حکم راضی نیستیم از تو حکم بطلیم عمر  
یکبار ایضا قوا گیریم تا از خانه بیرون آیم و بر استی میان منی حکم کنیم ایشان قبول کردند از خانه  
بیرون آمدند و بهر سبب او را مالک کردند گفت این منرا کسی است که یکبار رسول خدای راضی  
نشد حق تعالی را ایضا ایشان از آن آید باز کردند انکرم تو ایانید و امروز برای حق تعالی

ای محمد از روی تعجب نکر ای الذین بر نعمه ان بودی انما کان فی دهرهم امنوا که  
الین که دیده اند بیا انزل الیه بانه فرستاده شد یعنی قرآن و ما انزل من قبله  
و اینکه شش از تو فرستاده اند از لیب انبیا و انزل من موافق با وجود دعوی ایمان  
ان یحیی همواته مرافعت می کنند ای انکلا عوالت عبودی کسی که بغایت طاغی و  
باغیست مراد کعب بن اشرف است و هر که جسم باطل کند درین حکم داخل است و این اسم  
بجهت قاطعیتان او است یا بجهت تعجب او یا شیطان در فرط طغیان و قیال انهم و او حال آنکه  
ما نور بودیم در میان ایمان و همه مکه کفان نیز ما سر بودیم از آب یافور و آید با نکر و نکر و نکر  
بیک طاعت که قال و من یفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و یحکم  
الشیطان و من یهد الشیطان و در شده از رخت باده کشیده از خدمت یحیی و یحیی و یحیی  
یصلکم الله مراد از اینها که کمال طاعت اند ضلالتی که اهل بی که از آن دوباره  
رجوع ننهند نمود از حسن بقدری رح نقل است که مراد از این منافقان اند که حکومت نکر  
بنای بفرستند و ضرب افتاد می نمودند و بدین گفته که طاعت ابو برده کاهن است که منافق را بار  
جهودی منازعه افتاد و جهود گفت نزد یحیی و محمد و من منافق گفت نزد یک ابو برده و محمد  
و امیر المومنین و فرمود بر حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیت حکم کند و طاعت من پس این از این  
تلاوت فرمود که بریدون الی یحیی که الی آه و حدیث اهل بیتی که من سفینه نوح من ربک  
فیما فی من یخلف عنما غرض مصحح است باین و اذ اقبل الیه و چون گویند منافقان را که در  
وینت می که تعالوا بیا بیاید الی ما انزل الله تسوی حکمی که حد فرستاده است در کتاب خود  
و ای الرکوع و جای که بفرمود می کند رایت المناقضین فی بی منافقان را که یصلون عندک  
در حالتی که از روی عناد اعراض می کنند از توصل و مع الاعراضی و فی از روی طوع عداوت و صدور  
درست یا اسم مصدری که حد است و فرق میان حد و در حد است که حد و در حد است و حد  
محمود و حد و در موضع حال است و کفایت چگونگی باشد و بکنند اذ انکلا بیهام چون برسد  
بر ایشان و محضه عوالت حد و در اعراض بیا فلست ابل بکم یا یحیی از پیش و عداوت و ستیغای  
ایشان یعنی با یحیی کتاب نمودند که ان حاکم است طاعت تم جاع و یحیی پس باینید مبروی نمود  
زبان بجهت از گشتنید عطف است بر اصابه و گویند بر بلند و یحیی و یحیی از است یعنی یحیی  
منافقان که اعراض می کنند از حکم تو بعد از آن از رفتن باینید یحیی و یحیی و یحیی که می گویند

[illegible]

تا برای من استغفار کنی از فرآور از برآمد که ما هر زیدم ترا ای کوسیده این کلمات بعد از این بیان  
می فرماید که حق ایمان منو باست بالقرآن حکم رسول و رحمان فلک و در یک پس البتة کوئند معذورم  
بجی بروردگار تو یوسفون ایمان تو ایند آورد ایمان حقیت حجت محکم تو و تا وقتی که حکم سازند  
ترا قیما هیچ بیدیم و رجوعی که اختلاف افتد میان ایمان و تو حکم کنی و اصل شیخ اختلاف است و  
منه الشیخ و بعضی گفته که لا در فلا و رنگ زاده است ای تاکید و معنی کلام تو یک است و لا یوسفون  
بر آب قیماست یعنی ای آب است که بعد از مال نازند منافع آن تاکید و رحمة خدا بر یک سار در رسول  
و فرستاده بجهل و البس باز با سیدی انفسه و دشمنان تو در حرجا شک و کافای منافقت از انچه حکم  
کرفت هر چند که مخالف طبع التماس باشد و کینست او کردن نهند در منفاد کردن و نه نازند شک  
زمان بر داری ظاهر و باطل بودن اعراض و مخفی لغت و انما در قیام مراد است که اگر جمعی عبادت خدا  
کنند و نایب دارند و بیدر کوه را و ماه رمضان را روزه بدارند و بیعت میکنند و بعد از آن  
گویند که فلان کار را که رسول کرد ای به تو و یا هر چه در نفس خود باشد از انچه میوه علی علیه و آله کرده  
باشند ایشان مذک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و یک لا یوسفون آیه و اولیانا و اگر چنانچه  
کتابنا علیهم و فی کربانید بر اینها دعوی ایمان می کنند ان اعتلوا انفسکم انکم بکشف غیبی خود را  
چنانکه نبی اسرار کند ان مصدر است او اختیار و او را به قول و رو بوم در کاس که از نرنا و منزل نامی  
خود چنانچه نبی اسرار میسر و رفتند در چنین استنابت از عبادت عجمی کما فعلتو می کردند انچه  
فرض کرده بودند الا فلیس منتهی که اندک که اذا باتل حالص الا باسند در بعضی گفته که چون  
در آیه سابق بیان فرموده که ایمان الی ان نام نیست که تسلیم نور حاکم حق تسلیم است و در این آیه تبیین  
شده بر فصول انکه ایمان و دین اسلام ایمان و ضمیمه فصول در با فصول راجع بکتاب است که کتابنا دل  
بر آن و گویند و اگر این نامی منافقان گفته اند در صا یوسفون از انچه ایمان بدو داده  
باشند و تو تکلف کرده می خواند ایمان از متابعت رسول و مطاوعت امر او و زروی طوع و رغبت  
لکان جنة و انکم هر ایند به بودی مرآت ایمان را در ارجاع و عاجل و امتثل غنیمت و سخت بودی  
از روی قصد و نیت و نیت ایمان را ایمان زبیل که مو عطف اندیش است برای تحصیل علم و فی سکا و کینه  
مراد نیست ثواب اعمال ایمان است و یا هر چه عطف بود مو عطف الهی است دعای تنبیت ایمان بود  
از او سبحانه و تعالی و انکه غنیمت علی چنین معنی بر خدا ایمان است و ما را بر دین تو خواند ایمان و تمسک به تنبیت  
حاصل شد ایمان را و دین ایمان را غنیمت نامند و انچه را امرای گذشت از انچه بر یک بود خود را عطف

مزدی بزرگ و توانی که که در جنبه علمت این کلام جواب سوال مقدس است که از قبل و یا اکنون این بعد  
انتمیت حقان و اولو الشان را که از این ایضا میسر است و منوع شده و ذکر من لدنا از برای  
یا که این ایضا میسر است و منوع شده و ذکر من لدنا از برای  
صراط مستقیم را می دانست که آن محاسب قدس رسد و ابواب غیب را آن مفتوح است و در این کمال است  
که آب را از فوق در میان ریخته اند و آن است که بمساکت مطلوب در ظهور و استواری و از دست قنات  
بر آن که در ذوال برافراشت آن رسد و آورده اند که عبد الله الضاری رضى الله عنه نزد آن حضرت آمده  
و گریان و نالان گفت ما رسول الله خوف آن دارم که فرجام تو در رزیت بدرجه بلند باشد و این  
جست حقان با مثال جویند یا نه از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق تعالی شکست دلال را را بفرموده  
وصال شما و ما ساخته آید و دست که و من لقطع الله و مبر کفران بر خدا را در او امر و اولی  
و ان رسول الله در احکام و حدود و عیال و غیره آن کرده مؤمنان فرمان برداران  
باشند و در روز قیامت مع الدن بالان ذکر الله علیه السلام ان کرده مؤمنان فرمان برداران  
من النبیین از میان مرسل و اولو ائمه و الصدیقین و راست گوئی که پیش از آنکه کسی تصدیق اینها  
کرده اند و الشهداء و کفکان راه خدای مراد شده اند از فرزندان عظامت شامل جمیع شهداء  
و الصالحین و متودکان و اعمال و احوال و انتقامت مانند کان بصلاح و تقوی اینها نیز بر طبق  
اطلاق واقع اند در بعضی کلمات معنی اینها را می بینان از این است و حق تعالی این را بجا آورده  
فمن تقدم کرد اینها منازل الشان در حکم و عمل فم اول انبیا اند که فایز اند بکمال علم و عمل  
و متجاوز از حد اشکال و مقتضای بدرجه کمال و فم دوم سه شهید اند که هرص بطاعت و جود در  
جای حق التعلی می یافان که نفوس اینان فیض عدلی نمایند در حج و آیات و دیگر مجاری فیض و ریاضات  
منتهی میشوند با وج عرفان فم سوم شهید اند که هرص بطاعت و جود در اظهار حق ایت فی را حتمی ساخته  
بنام هیچ خود در اعلامی کلمه حق خند چهارم حال حاضرند که صرف احوال خود کرده اند در طاعت  
حق و در اموال خود نموده اند در مرقیات او و حسن او و لیک من یبقا چنین بگویند این جماعت  
برای همیشه با در حال که گمشدگان باشند حسن و معنی فحش است و رفقا است و خوب بترتیب بار  
جمال و عدم جمیع این جهت است که اطلاق آن بر واحد و جمع می کنند مانند مدیون نمی چویند که  
به مترجم شهید در تفهیم اهل البیت از امام محمد باقر عرویت که مراد از نبیین محمد مصطفی است و آن  
ظاهری علی هر نفس و اولی شهید است و حقیقت که بلا و از صلیان اولاد و پیغمبران عام از

[illegible]



سو مدح و رومی بنزدیک رسیده و خند تا در روز و روز فان اصابتم کس را  
 برسد چنانچه از این موهومان حدیث و آیه و قول نقل و منسوب قال گفت آن منافق  
 انکم الله علی شکر منی اید الی الخاتم و مورد من اذله ان چنین بودم معهم با مومنان  
 بیتهنای احاطه کرده و مورد بهار با من خفته مبتلا شوم و این را جمیع و اگر رسید شما را  
 فصل من الله بنکوحی از وی گفت ای خدا منی و حق و قدرت غفرت کند که هر که بگوید ان  
 مختلف از جهاد کافی که نکند خدا بگوید و بیست و بیست میان شما و میان او مودت دوستی  
 گواید از شما زنده و احسنت تمام رسیده این جمله معجزه میان فعل و معقول و مودت و محبت را  
 معجزه نماید که در معقول قیاس بر و طایفه او بر فواید و باطن است و در معقول  
 میگوید کس را انبطی که در در منافقان با کنگی با شکلی گفت معهم بودی در زنده اممایان  
 فافهم کس و فیه منی با فیه منی اعظمنا و ای سر که یعنی از غنیمت نصیب وافر گفتمی کان مخف  
 کانه است و اسم ان صبر مثال محدود است و مادی در باطنی محدود است ای قوم یعنی و نصیب  
 فافهم بر جواب منی به حاصل معنی است در منافقان با تا میجو معامه می کنند که میان او و شما  
 موافقی و صدافتی بخورید و در حال غنیمت میجوید که با شما با سعد و در حال غنیمت متفق و شما همچون  
 حال احاطه و در حق تعالی که منافق کرد که میانه از جهاد باز میباشند و ان نزد ان شکستگی  
 میداند و در عقب ان خیر پس مومنان نمود و بهار در مورد که فیه قال پس باید که قتال کنند فی  
 سبیل الله در راه خدا و دشمن دین الله انکه یسروا الحیوة الدنیا بفروختن اندیشه دانی و دنیا را  
 که روزی فرماورد بالا حیات بر برای جاودانی و نعیم باقی یعنی متاع فانی را دادند و فواید را خریدند  
 پس بهت ترغیب است ان بر جهاد و کذب منافقان که می گفتند قدا ان الله علی انکم انی معهم شهادت  
 میفرماید و منی یقینا هر که کار از او کند فی سبیل الله در راه خدا و فیه منی پس هر که شهادت کرد و در جهاد  
 شهادت یابد او یحلیت یا علی آدم و بر زمین مخلوق گردد و فیه منی پس رو و باشد که بدین  
 که را یعنی در آخرت احسن اعظمی مودی بزرگ نزد میان مغلوبیت که شهادت است و با ایت که را  
 درت سست میباشند بر آنکه می نهد از او است که تا نه قدم باشد و در معجزه که پیدا تا اعزاز نفس خود که در  
 شهادت یا امر از دین عالم و علی و ابدات قصد فعل باشد و ما الله و معبره و آخر است یعنی حجت  
 مرثیه را و چه بوده ای اول اسیران و فیه منی جهاد می کنند و کار را را اشتغال می نمایند فی سبیل الله  
 و علی فیه منی در راهی خدا و انکه معجزه حقین و در باره سنجی کاران یعنی در انخلاص اسیران که در دست

[illegible]

نموده ام بقابل است که سرمد تا وقت رسیدن از کعبه میزبان است که در وقت تقاضای همه از سرمد  
را امر نمود تا بعد از آنکه از کعبه برگردد و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
اندر راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
تا که قبا لعمریه شد و در آن زمان که از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد  
رسد و از کعبه بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
گفت پس از آنکه از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
پس از آنکه از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
توجه به اینست که از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
گفت لا ابرار و قبا لعمریه و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
انسانه مصدق و قبا لعمریه و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
توجه به اینست که از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
بجای اینست که از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
و سرمد از روی استقامت از کعبه باز میگردید و در میان راه از سرمد بگذرد و در میان راه از سرمد بگذرد  
بر ما متعلقه که با اولاد خود تا آخر ما را باز نگذاشتی الی اجل قریب تا اجل که نیست بهر کسی در قریب جامع البیان  
آورده که اگر این سوال از منافقان صادر شده حدان عجیب است و اگر از مومنان واقع یافته از روی خوف و  
بدی معنی گفته باشد باز نموده و در محفل سه که این کلام را مومنان بر زبان جاری نموده باشند و لیکن  
چون بعضی از این بود حق تعالی از این حکایت که در این نقل گویای همه در این زمین که از دل در دنیا  
است این حدیث صحیح است که از انبیا اجداد انتم می گیرند و دنیا فانی است در حجب آخرت و سرور الزوال است و  
الآخره خیر و سرای آخرت بهتر است از دنیا و باطله لمن اتقى الله می گویند که هر چه در دنیا است و در دنیا  
و لا نظارون و ستم نمیده بخوانند شده ای مجادان معنی قواب جهاد کم خواهد کرد و قیام بقدر است که بر دانه است  
پس بوجه استغفار قواب جهاد و ستم نمیده از هر کم که بهر ذرت و قوی خواهد یافت میزند سید کجاست که در دنیا  
از انکه در دنیا میزند و در دنیا یکس از جدو ثانی واقع عالمی مفسر است اینها را که در دنیا میزند و در دنیا  
در قوا و در هر که خواه در زبان یکس که گفت و در این دنیا را هر که و گویند و اگر چه با شکی نیست که در  
قلب و در این محاکم و یکس که میگوید که در این دنیا را هر که و گویند و اگر چه با شکی نیست که در  
بیعت است که در این محاکم و یکس که میگوید که در این دنیا را هر که و گویند و اگر چه با شکی نیست که در

و در خدا را زان نیست چون چنین است پس بدرجه اشتیاق رسیدن و هم که هر چه بخواهد از او است و در فراموشی  
 و بی نیازی و کفایت چون حضرت از گداز را در بیرون بخت فرمود و میفرمود: را سالانی بر منوال صاحب خود و در نهان و بیگانی  
 نهاد و وجود آن حال را نسبت بمقدمه آخرت می کرد و همچنین که در حق میفرمود: ای کاش که حاجی و آن نصیب میسر بود و او را  
 بموسس او رجاسه البیان آورده که من فغان چون عبد العبد الی و صاحب او: در روزی احدی خلف نمود و در حق خود  
 شد گفتند که لو که او را خدا نماند و او را فغان و او را محبت لذت ایشان آید و در آن نصیب حصه و اگر برسد  
 این کتاب و این فغان شکوئی می بیند و کیا بسیار و از زبانی بی شمار و با ظفر و دهنی خراشید و در عجب بر بود و  
 فقر تو ای میکوبند **قل** ای ابن بکوی من **عبدی** الله از یک شده است و آن نصیب نمیکنند و اگر رسید بدین  
 دست شکوئی و فغان سالانی با محبت پنجده در آن احدی در می نمود و **قل** و اهل و کوبید با لایحه من **عبدی** الله از یک  
 است که ای محمد نیست اینها که لایحه تو با حق محبت نه بر آن تو که در باب عجب رای صاحب نه نموده و قل  
 بگو ای محمد در جواب این **قل** هر چه در دست و در کار می و از زبانی و غنیمت و معرفت من **عبدی** الله از یک خدا را  
 و علم او و جاکس روان نمی تواند کرد و مرا که محمد ام و در آن دقایق و یکدم از آن در وقت قدرت و استیلا پس  
 رسید و **قل** ای ابن بکوی من **عبدی** الله از یک شده است و آن نصیب نمیکنند و اگر رسید بدین  
 دست شکوئی و فغان سالانی با محبت پنجده در آن احدی در می نمود و **قل** و اهل و کوبید با لایحه من **عبدی** الله از یک  
 است که ای محمد نیست اینها که لایحه تو با حق محبت نه بر آن تو که در باب عجب رای صاحب نه نموده و قل  
 بگو ای محمد در جواب این **قل** هر چه در دست و در کار می و از زبانی و غنیمت و معرفت من **عبدی** الله از یک خدا را  
 و علم او و جاکس روان نمی تواند کرد و مرا که محمد ام و در آن دقایق و یکدم از آن در وقت قدرت و استیلا پس  
 رسید و **قل** ای ابن بکوی من **عبدی** الله از یک شده است و آن نصیب نمیکنند و اگر رسید بدین  
 دست شکوئی و فغان سالانی با محبت پنجده در آن احدی در می نمود و **قل** و اهل و کوبید با لایحه من **عبدی** الله از یک

[illegible]

همان مشهور و غیرمکرر میگوید آن مفهوم الحق نیست که بقیه رسول زیرا که او سخاوت و سخاوت ندان نموده برتر  
 در میان انرا ایدانند و صحت امر ایشانست چنانکه اختلاف در علم بر یکدیگر نیست و اختلاف تفاوت و اختلاف  
 تفاوت و اختلاف تفاوتی اما اختلاف تناقض معلوم است پس اما اختلاف تفاوت و دس و فرج و  
 خط و غائب و مانند آن ازین حسیل اختلاف و در آن نیست که یکنواخت اما اختلاف تفاوت آن بر لیت و  
 ملازم است در حسن و اختلاف وجود و آن اختلاف بر تفاوت و مورد اختلاف احکام در تاریخ  
 و منوع و این در آن است و نه آن حق است و صواب است که هرگاه به غیر بر جای می رسد یا منافی  
 و صواب است که این را استند قبل از تحقق حدیث و نسب آن در میان و اما اگر کسی می داند که آن  
 و این را باطن ضرر و فساد در دین است پس تعالی این صفت مذمت این را که در او افتاد است  
 در آن باید بدین حال امر یعنی کاری خبری من الا من از آنچه میگوید این است چون ظهور است که اسلام  
 یا عدم حضرت رسالت مرتبت بر مصالحت قوی او الخوف با آنچه سبب ترس و بیم بود چون مخلوق است بر  
 سر ایای مسلمانان با اجتماع اعدای او آنچه ایدان کنند آن خبر را قبل از ملاحظه صلاح در افشانی  
 آن و شخص در شخص این و کوس و دو کار باز ایدان آن خبر را الی التماس قبولی بوی خویش اگر صلاح و اند  
 خواسته را کند و ای اعدای اسلام و یا بوی هر دو ایدان امر مهم از این یا بیرون آید و اخلاف و  
 امرای اسلام را اعدای الله و ایدانند از آنکه منبسطونه استخوانی کنند چرا منتم از پیرو اولوالعزم  
 می از این تحقیق فرمایند و اصل استناد اخراج بنط است و آن اولی است که نزد خدا بر سر و  
 آید و از بعضی حکم مهم راجع است بمنافع و جبار و مجبور و معین اسم موصول و لا فضل الله و اگر فضل  
 خدا بودی علیکم ثم خدا را رسول و رحمت و خیرات او بازال قرآن لا یقنعتم الشیطان بر ایند و  
 سید و شیطان را الا قتیلتا که از شما که جعل راجع و تدبیر عذاب و باعدا و توفیق ربانی از شما و سنجیدن  
 این مانند بدیدار بار و جهادی نماید که فغان پس کار از این این مصلحت است فی دین و عاقبت فی سبیل الله فیقتل او  
 تعالی قوت و توفیق اجرا عظیم یعنی اگر اراده اجر عظیم داری پس کار را بکن فی سبیل الله در راه خدا بزرگ  
 این آیه در وقتی بود که حضرت رسالت در بدر صفی غلبت فرمود و فرمود و بعد از آن شعور مردمان از لشکر  
 الوعیان فی رسا مید و بعضی را رفتی را کاره بود و اندای ای فرود آمد که اگر دیگران قصد در زندان کارزار  
 کفار خود و برودند پس لا تکلف تکلیف کرده شود در جهاد الا نفسی که بعضی نفس خود را بر فعل غیر خود زار  
 غیر خود پس از آنکه دیگران از جهاد بر حق ندانند نام است که لشکر بزرگ در جهاد است از جهاد و در وقت  
 و جهاد و توفیق و ترغیب کنی نمون را بر عقلی قال مشرکان که بر تو عین است که تکلیف کنی به آن که

تنبیه که خدا باز دارد و هر مسلمان با تسبیح و تهنیت که از آنجا که کاوشند ندی و تهنیت  
 تهنیت در حال التماس اندازد و این حال در زیر صغری و اقیمت که ابو یوسف بن مسعود در مسند  
 بدرینا بدو جانی بر نموده آن مردان کثرت و الله انکس باکس و خدا سخت ترست در ریت و صولت  
 و نکات و دست از درین و آشتن تنگینا و سخت ترست در ریت و نقدت ایشان آن کثرت است م  
 کسی در نکات و تهنیت و ریت بنما و گویند این وعده هنوز جعل نموده و قوی آن در زمان حاجت  
 الا که خواهد بود و در آن زمان ما است که و خلاف دفعه نموند و خدا بر همه ادیان ظاهر است  
 کرد و الله لبطه علی الدین کل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لا یملک قوما  
 رضای من یفقی نه که از خدا سفا علی حمله و در تو اسن ملک که حق به آن ثابت شود و نفی کسی سید و هر  
 انکه بیست و یک که و در رضای الی یکن که نصیب است م از تنه راهه از ثواب آن شخص  
 از جمله آن دعای خیر در حق مونس و من کتب و هر که در تو سفا علی سلف و در تو اسن مذ  
 بد آن حق از حق فوت شود و هر کسی که رسد بکن که کل صفا باشد و او را نصی از دال آن از  
 کما آن و عابد است و در حق مونس و کائن الله ذات حدای علی کل شیء عینا بر همه توانا و صاحب  
 بود و آن خود از انفا علی التی اذا مدد و با کوا در همه جملگان ما خود از قوت و مقوی بدن و  
 حافظ است پس اگر نکونی سبب در حق خود نکونی که باستند و اگر بدی کنند حرامی آن شمار رسد و چون  
 حق تمامی مونس را از خود و همانا مذکان در عقب آن امر نمود این را به نیت السلام و اذا حیثتم  
 بخیه و قول جت داده بود سلام فیمو اس نیت گویند یا حسن صفا یا نیکو تر از آن نیت مثلا اگر  
 او گوید السلام علیکم شما در جواب او گویند علیکم السلام و رحمة الله و اگر سلام بارت کند شما در جواب آن بر  
 کاتر زیاد و سبب و اصل نیت نیت نقل گوید یا کرده باصل دادند و با دریا ادهام کردند نیت مستور و در و  
 و یاهان نیت باز کرد اندی در جواب السلام علیکم بگویند که علی السلام این مقدار فرض است و بعضی برانند  
 که اگر ملکان باشد جواب یا حسن یا نیت که اگر غیر مسلمان بود بر او دریا برفت بخیر علیک ان الله کان بربکم  
 خدای است علی کل شیء عینا یا نیت که بکنند پس شمار نیت و جواب آن حساب خود هر که در میان در  
 این مقام خبر مسلم است و اول السلام از حق نموده است و در آن فرض است بجهت عینا هر که دال بر حقیقت بکن  
 در یک که مقصود حصول مکان است بر نیت و این از مسلم و احد حاصل میشود و این بر نیت که مسلم بر جماعتی  
 کنند اگر مسلم بر یک کسی کند بر آن از خود علی است و در آن از این عباس نقل است که اگر از بغول با حسن منها  
 است بر نیت و در دال لیل الکتاب و در نیت از علی و در نیت از امامیه چون مسلم کند بر مصداق است و در

[illegible]

و نیز در این مجلله در بیان یکدیگر بسیار مفاصم آمده و چون به نظر خود رسیدند که باید  
نمودار خود را در آن مستعمل نمایند هر روز از آنجا می آمدند و با هم گفتگو می نمودند



سران رفوئیه کان کو بهیسه سراسر در اسلام الشان را در دبد بد آمدن از نازل شد که شهاب را دو کرد و نیاید  
 و کوفایان الشان علیکم السلام و الله انکم کفتم و حال که خدا باز کرده اند الشان را که کفر که آن قتل و سبی و شکنج و دروغ  
 بکنشوا بسبب انهم کفتم و انما انهم انهم از مومنان است و لاتی شدنی که از ان اصل انکاس در  
 نیست به مقلوبان و ان ان نقد و ایضا بخواهد که راه ناید من اصل الله از که حدلک نموده و در کذا الشان  
 خدا یعنی چونکه الشان بسبب و عباد و جود و انهم با هم اسلام می کنند و جود و علی الشان بیعت ان خدا یعنی  
 حکم بصلوات الشان کرده با که با نیت پس چگونه الشان را راه راست ناید و من فصل الله و کذا انما خدا خدا  
 ناید او را یا که باید با حکم بصلوات او کند که فعل او در خود و عباد و انکار او خود و معرفت او و بیعت  
 اسلام فلان بخل که پس نانی را و را شیعلا راه می و طایفه بدایت پس حال مسافران میاید و  
 کذا و اوست میاید از این رفتن کان از دین و منی میکند و کفر و ان کما فرود شد با کفر و انهم انهم  
 الشان کافشه و کفر و ان سوا که با ناید مساوی نیک در صلات ان عطف است بر کفر و ان فلان بخل و  
 رکنهم پس را که بر از الشان اولیاء و دشمنان حتی بها حر و انما و فی کایان آورده مهاجره میاید  
 از بلده و کفر و اسلام می میکنند الله در راه خدا یعنی هجرة الشان عالی باشد از اعراض و دیوباد  
 الشان کما انما ان الشان بخت که برای محض رضای الی باشد مخفی شود با الشان دوستی میکنند و بعضی  
 نقاسم آمد که بجهل برست نوع است یکی بجهل مومنان با رسول خدا از که بدین کفر و من بجهل من سید  
 مهاجر الی الله و رسول الله و در هر یک کافران و منافقان از کفر و نفاق با کمال چنانکه در این است  
 سیوم بخت مومنان اسما می کما قال الله تعالی المهاجرین الی عیالهم الله فان تو کما اگر اعراض  
 کنند از ایان و بجهل شغل و هم پس بگردان از ایدر کینه و افکار و کینه الشان از حیث و  
 حد مومنان بر جایاید در حل و درم بخت است کفر و ان بخل و انهم و کبر از الشان و کینه و ستادی  
 و انصرا و نه یاری و مددکاری منی با کلیه از الشان مجانبت کنید و از الشان ولایت نصرت نکنید  
 الا انکم تصلون کما انما از که بختنا بر نه استیسا است از خنده و افکار و منی الشان را که بد و بعضی  
 از بد که بد انرا که بختنا بختنا و بختنا بر نه بختنا تو ای قوم کروی که واقع شده بینکم و بینم بختنا میان شما  
 و الشان بهای و ان خیر بود و بدیانی که بختنا با الشان موعود بود که هر که بخواهد از الشان در آید و در جوار  
 اخضر باشد و او جاء و کما انما از که بختنا بختنا بر نه بختنا بر نه بختنا بر نه بختنا بر نه بختنا  
 سیدنا الشان این حال است با هر قدر بختنا جاء و کم بختنا بختنا و فی ای حال و کما بختنا بختنا  
 محبت و انهم با هم اسلام می کنند و جود و علی الشان بیعت ان خدا یعنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدر و در جله پادشاهان گشت است از طرد نامشکواران و کلام و صحبت برای بی استعداد و در ته و مقصود است بفرغ  
خاتمی ای بدیده و کلامه از قاعدان و عزیز که میل جواد و اندوختنی خوانند و یا انهم معلق قاعدان و  
مجاهدان که بخود میباشند و عکس الله الکشف و عذر از خدای مقرب و یا دانشمندی که آن است به  
خیر حسن عقیده و باطن مغفون است اما قاضی در ذات و صفات و احوال و نیزه در حق عمل خواهد بود و فضل  
الله العظیم علیهم و الفضل و العزیز و مجاهدان استی القاضی علیهم بر ششگانه ای که بعد از یا بعد از اجزاء  
عظیمی از دینی بر شش است این بر صدر است زیرا که خداوندی اجزاء است با معنی که بیست و نه است  
معنی اعطاست که از قبیل و اعطای بر زیاده علی القاضی اجزاء علیهم در حیات صله بدل اجزاء است  
یعنی با بیای که از خدا در اخوة و عقیده و امر و رش و بر خیزد و در حقش و در حقش مجاهدان اول  
مجاهدان با کلام و توانی مجاهدان با نفس خود و علیه خود را جمع است از اجزاء الاصولی الیه و الاکثر و کان  
الله عفو و رحمت عذای او زنده ایمان که شدت ایشان سرچشمه تهراب است بر ایشان در اندر و یاد  
اجرای ایشان و چون فیض بی ولید و امتثال ایشان با وجود و قدرت از که بعد از بیست و نه و چون  
ره و مسایق و فیض بجانب بر روی اندر ایشان را بهر آن که در محراب با حاکمیت و در ششگانه ای که شدت  
کشند حق تعالی در ششگانه ایشان از بر ستاد که آن الیوم است یعنی از آنکه در ششگانه ایشان  
ستاد از ایشان در ششگانه و احتمال دارد که فعلی مضارع باشد بر حاکمیت از آنکه ایشان یعنی ایشان که  
مان ایشان در ستاد ملک که اخوان ملک الموت است علیهم السلام در حاکمیت که سرکاران بودند  
نفس خود بزرگ بجهت که فرضی بود و موافقت با کفار و منوع قائلو گفتند ملک از روی توبیخ و مراد از  
هم گشت و در جبهه بود و در از کار و دین بود و یا که با کفار بود و از از منکران و موجدان ایشان  
میسبب اعتباری بر مرفق قائلو گفتند که گفتار مستحقین بود و ضعیفان و عاجزان فی الارض  
رزمین که کفار بر ما غالب بودند و در دنیا شتم بجهت که میزدند و از اعلائی که اسلام عاجز  
در قائلو گفتند و ششگانه بر سبیل مذکب ایشان که گفتار از شرف الهی و یا بنور در زمین خدای  
نفسه کشید که بسیار فتنه جبر و اقیما پس بجهت که در طرف خود از آن جهان که مجاهدان  
بیشتر کردند قائلو گفتند پس آن که در تارکان بجهت بدون عذر مسموع و ما و فهم جبهه جمعی  
نماند و در رخ و ستاد و صابر و عذاب از ششگانه است و از ششگانه است و از ششگانه است و از ششگانه است  
آن است و در کفری و در آن بجهت آنست که متضمن معنی است و مستند و قائلو گفتند که گفتار است  
ملک و کفار را قائلو گفتند و در آن محذوف است اما قائلو گفتند که گفتار است

منقطع است بحد عدم دخول اسباب بر موصو ای یعنی کس که بسبب آن ضعیف و عجز باشد از من الوجوب  
اراد آن را که استقامت و توان و باطله الی و صبیان لا یستطعون حیلته استطاعت توانایی  
در اندر جابجاست و کما یستطیعون سبیلها و تنسها سدا راه و سبیلها و طریق بیرون آمدن  
را در جاده وی گفته که ذکر اوله لان اکرم اربابان و اولیک اندک است و اکرم اربابان صبیان سبب  
جهت مبالغه است و راه جاده و فواید لا یستطعون صفت مستضعفین است و استطاعت حیل و جاده  
اسباب بحر است و بعد اسباب و در طریق سبب بنف باید لیل فایده لیلک لیسع آن گروه که  
بجای کارخانه عسکی الله یشیرک خدا آتی تعالی آن یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان و ذکر  
کلمه اطمان و لفظ عفو ایدان سبب با نکتہ یک سبب است خط جبهه که مضطر امین نتوان  
بود و کان الله عفوهم و در غدا عفو کند از معذوران عفوهم و اگر زنده  
کنان این است که در یکایا کس اسلام آورده بودند و استطاعت حجه نداشتند  
پس این تندید ترک سبب نازل شد و نوشتن آن مستضعفین مکرر سید جعفر بن زمره پس از آن گفت  
که هر چند که من بیرون یارم اما از تله مسدود معین شدم که حق تعالی استثنای ایشان نمود چه چاره  
رفتن فی بوازم و راه مدینه میدانم فی زیمره ناگاه بدست اجل در مانده و بسبب ترک سبب  
ایمان من خلی پذیر کرد و در راه رسیدن سر بر که خفت امیر و من برید و زندان انتشار بدو را  
نفاذ شده استعداد راه مهیا کرده و من که بمنزل انتمی نزول نموده اند و موت بر جرح  
ظاهر شده دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خداوند باعث میکند تا بر این جمعیت کرده است  
رسول تو با تو این بگفت و در گذشت خبر او بدید رسید بعضی از اصحاب گفتند که اگر بدید رسیدی  
اسلام او کامل بود و او متامل تر بودی چه با وجود ایمان نزد مهاجران باقی حق تعالی این آیه  
فرستاده من لیس فی کفک الله و سر که هجرت کند در راه طاعه خدای بجد فی الأمراض  
یا نور زین صراحت است که نه نوال سبب بعضی راه کابین که بان نقل نماید در شفا وین  
که اشتقاق هر افعالی از یک سبب یعنی تراست یعنی مکان ایسای هر چه زمین باید که بان  
مفعول شود و مفعول و افعالی در رزری یا کثا و یا در انظار وین و اعتدلی کما حق  
و نیز در مذهب و فساد و غایب معنی خود است از مکر و بات و سبب بعضی خدای از خدای  
خبر الله بعضی و سبب غایت و من بجز من نیست و سبب کبریا و من بدو خدای  
خود و سبب خدای الی الله و من مفعول در حال کنی که بجزت کننده باشد و سبب

بعضی خاصه از برای رضا جانانی بدوین عرض از آخر عرض دیگر که الهوت  
پس درین بدوین امر که در آفتاب طریق و نصیحت که از رسیدن وقوع آن  
پس تحقیق کتابت شده مرد او علی الله تعالی که میگوید رضای که نه در حق و وجوب منقار  
بعضی پس معنی آنست که ابرو ما بر نزد خدا یعنی ثابت است اما نبوت آدمی که واجب نیست  
چرا که ابرو او با و نه رسد خلاف حکمت و معصیت او یا مستد و ترک حکمت او معیار از اجاز  
نبوت است آنست که به نظر عیب است تعالی ادعی ذلک علوا کبریا ان الله ویت عدل  
حقو محرا مرزنده گناه از چشم مهربان و روده منوب است و بجنب منوب است کفایت از  
که ما بر در حال غم کرده و ریحیم در این در حال اسلام از بدیده و بعد از آن می  
صلیة پیغ و خوف می کند بقوله و اذا ضربت فی الارض و یون سفر کنند و زمین فکس  
علیک جاح پس نیست برین که این فیض و اعین الصلوة در آن کوه ساریه از نماز  
یعنی رباعیه را در وقت گذاردن آن خفیه اگر رسد آن یغتمک الذین کفوا اگر رفتند اندازند  
یعنی بکشند یا دیگر سازند آنکه کافر شدند و این شرط اعتبار کتابت بر این وقت در حوالی بدین  
مسلمانان یا دشمنان بود و حالانی برین نیز تقید باید کرد در سفر باجماع آن الکافین بدین معنی  
کا ذال کافوا لکم هستند سزا را علی و امینا دشمنی با کافیه در ارض یعنی سبیت و جاح معنی  
انم و فی جاح مستعمل شود در واجب و ندیه و مسامح و قصه صلو در قصور یا خودست معنی نقص  
و قسبه معنی قتل نزد بعضی و اجماع آنست که معنی تعرض است بگروه بدانکه فیه جمله جاز است اجماعا و نزد  
شافعی ریختن است بقوله تعالی فلیس علیکم جاح لیس قصه نزد او از مجازات است لیکن نزد او افضل است  
از اتمام نزد مالک و ابو حنیفه و اصحاب امامیه قصه نزدیک است و فی جاح مناص و وجوب  
نیست بر آنرا در وجوب نیز استعنا می کنند کافی قوله ان الصفا و الموده من شعار الایمان قوله فلیس  
جاح علی ان یطوف بها و حال اگر طواف صفا و موده با حق اسم و ایستاد و ظاهر آیه دلالت  
کنند بر آنکه قصه مشروط باشد بخوف و حال اگر سفر موجب تقصیر است و تحقیق آنست که سفر خوف مشروط تقصیر  
نیست با جماع ملک هر یک از سفر و خوف علیه نامه اند زیرا که بجزیم نماز را قصه میورد در سفر با جماع  
نزد مالک خوف پس با جماع با فقره سبب تمام است در قصه اگر بر دو سبب با جماع تو نیز بطریق اولی  
قصه و ایستاد بر آنکه خلافی نیست در آنکه قصه در سفر معنی کفایت است بدو در خدا و آن خلاف کردن  
تجلی که در آن قصه است که شانه زده و فرج است و مالک و احمد نیز بر اینند و ابو حنیفه و امامیه سبب است



گفته اند بخت و بخت کمیت چهار فرسخ و نوزده مایه یک مرحله است که شصت فرسخ باشد یا روستی  
متوسط السیر و نوزده مایه چهار فرسخ است که سفر جایز باشد نه و واجب یا مندوب یا صباح نه و صویحه  
که هر ام باشد و دلیل این است که هر صلوئه بجهت تقیید و ترفیع مشقت که در سوغه است اینست یعنی  
بسیار نیست نباید که از روز و سه فرسخ و نوزده مایه یک فرسخ صلوئه فرقی نه مایه و اگر از آنست که هم  
بیشی در میان ایشان بوقت و سه راعده افاقست که هم الصلوئه پس خواهی که اقامت کنی بر ایشان تا زوال شکر خود  
را و قسم سار فلنفرط لافقه منتهی پس باید که بایستد که وی از ایشان بجا آید یا نه و تا زکات ندهد و اگر وی دیگر  
رویهی این بایستد استلاء که دست و شگون آن میده القال و لیاخذ و الاستسلاح هم فرماید که زکات ندهد تا  
تا زکات ندهد و سلاهی نه و در آن روزی که در احتیاط سلاح اسیر جزیت که بان فرقی فرزند از خود و جمع  
آن را واجب چون عروا و الهه فاذا استسجد و این چون عبود کنند تا زکات ندهد تا زکات ندهد تا زکات ندهد  
انها تا زکات ندهد و اگر آنکه از ایشان بجا آید یا نه و تا زکات ندهد تا زکات ندهد تا زکات ندهد  
تعلیل محاط بطلب ریاض و چون این کرده میگفت که در نصف است که زکات ندهد و کثای طائفه آخری میباشد  
آن طائفه که گفته اند که نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو صلواتی که نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد  
بیکرند چنانکه آنکه که ای حضرت می کند از دشمن جوان سپرد خود و زره و اسلحه و سلاح های  
خود را که بدان جنگ می کنند چون تخمیر و غیر و گان بجست شدت استرا از زعه بد آنکه گفته و زکات ندهد  
و نیکو صلواتی که نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد  
افتند که افتند واقع شده پس بیان حکمی کند و در حجب اسلحه بقوله و ذالکین گفته و دوست  
میدارند اما که کافر شده و قتل میکنند و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد  
حرب خود و آنکه از متاعهای خود چون البسه و سایر رتوح میمانون علیکم پس میل می کنند  
یعنی محاربه و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد  
مشقت کینه است از این جهت که در تحقیق مشقت آن رخصت وضع سلاح خود که و لا جناح علیکم  
و به کبابی نیست بر شما اتفاق می افتد اگر باشد بر شما رنج من مصلی از باران که ان کند اسلحه را او  
گفته و محضی بایستد بیا ران و تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد  
را آن نفعه منصوب بر عافیت است ای لا اثم علیکم فی ان نفعوا و چون عدم است و نیکو اگر تا زکات ندهد  
اعد است و بیکسان از این جهت که در اخذ این تیر از غده بقوله و جد و احدی یکم و فراموشی است  
محاربه و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد و نیکو اگر تا زکات ندهد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بفضل خود را در این آیه دلیل است بر آنکه اسفا و عتاب تاب از خدای عز و جل نیست  
در نقصان است و هر امری که واجب باشد بر ما علی آن و هر گسب آنجا هر که کند گنبد  
کنند را بان سخت کند اما گنبد علی نفسیه پس بر این نیست که گنبد آن علی را بر نفس  
آن تمام بر او از برای نماز کند و گنبد الله علیه است خدای و انبیا بر او دروغ کو چنانکه  
دری است او قطع و بر حق نیست خطیله و هر که کند گنبد را و انما ما که گنبد بر او گنبد  
انرا وقت ندانند و یقینانی که بر اینها طوطیست بهیرو دی مرقوم که در خدا فضل بعثت گیس بر  
بر او است درونی را که از ان مغیر و مهتر می شود بی گناه و آنجا جبینا و دیگر عاملت گناه ظاهر و نه  
مغایبه نه زلیله و نه انبیا سو بنود است بر بسیار انسان بی فرمایند و لکن افضل الله ذکر فضل خود بودی  
بر او حق و ستاد و از حقیقت هم اعلا نمود و در حقیقت حق است او که از ان عتاب بودی و نه  
طوطی است و آنکه که ای دروغ منفرد است که لعمری الله منم بر اینست که ده بودند که در حق  
آن نفسی که در انجا بر او است که آن حکم حق است با وجود مسلم است این حال طوطی است  
هو لا اله و هم یقین که ای و وَمَا يُلْقُونَ و در خط و فضالت بی اندازند الا الانفسهم و نه  
خود را و بال عمل بر بدست بی رابع نیست و بنا بر اینست که غنی و در از از این تو اندر رسالت  
چیز خود بر شاه علت خدای آنچه رساطط خطیله که بجهت اغما و تو در بر ظاهر آمد و در حق  
سپید در او و لغت ای شیامن الجزر و انزل الله عليك و دستا در دست چنان که در او  
و الحکمه و بیال امام او را با بون و عليك و امروزانده است زما انما هم بجهت خود را برانی تو  
از معات امور و کلمات نماز و در کجای روزه که آن عذر جات و شب است بی با حقیقت عطا و هم  
چنانی بر اعاد است و نه از او است که در حق تویم و نه من غنبد خلعت ماکان را که بی و خلعت  
فضل الله علیه است و فضل ای بر تویم که ان روزه عظیم است و عزت و نه از او است  
و خلق تو ام علیه و غلبه سلا و یو لاک باحت الا فلاک لاخیر فی کثیر من شیء و نه  
را از گفتن انسان از ان خطیله و انما من بر حذف مضاف است ای لا تجزی الا من امر بهی که  
کس که فرمایند بهیله و نه در حق معرفت که در کند بهیرونی و آن هر جز است که  
گفته اند که و آن اصحاب و انما است یا سبکی بجای کمال بهیرونی که باشد او اصحاب  
فرمانده با صلاح کرد و امثال هر دو که و رات اندهای انسان و امثال  
نه در کثرت که در روزه از حقیقت رسالت در نه مرویت که بهیله که در

[illegible]

واسطه آیتیه خود، مشافهات را بعد از آنکه در آنجا فرموده لعنه الله بر آنکه نسبت خدای را در او در زکوة این  
بر حقه خود این صفت باشد بطاعت یعنی شیطان که جانی معصیت مرید و لعن است و در تفسیر منج الصالحین  
آورده که کتب اسلام بر سر اینها آمده بود که در بدایت اسلام روزی از جماعت مشرکان در مکه بود  
شده خالی با سحره میگردیدند و برای در شکر بختی همین رفت و این او را داد که جمعی آمدند یعنی محمد و اصحاب  
که بر او عیب میکنند و این ابایی را از دست میمانند که حامیان و کسان بودند چون مشرکان این باشندند  
بیکبار او را آوردند و توطئه کردند و گفتند محمد کجاست نماندند که خدایان ما چه میکنند شخصی را طلب  
ان نموده است و در این خبر دادند و گفتند که تا حاضر نباشد که بشنوی که خدایان ما چه میکنند پس  
موجودی که آمد تا رسول حاضر شده قول نماز است و آنحضرت داشت که این از کار شیطان لعن است در این  
لحظه بود که بنی مومنین نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله خدا طلال بر خاطر خطره در راه مد که آن شیطان در  
اندرون است و از داده منور نام داشت من او را بکتم تو بعد از آنکه مشرکان حاضر بودند تا من بیام و  
تو اسرار دهم رسولی خدا خوش است و روز دیگر مشرکان بیامند و بنان را بیا بایستند و قربانها کردند و رسول  
خدا را حاضر خشنود چون آن حضرت را می رسید بختی را روی در افتادند مشرکان برخاستند و بنان را بیاورد  
اراسته کرده بختی را نشان گفتند و بعد از آن آنها سجده ایستادند و در آمدند و گفتند که ای معبودان ما این  
دیروز که میگردیدید نماند بشود چون این گفتند از غمگینی همین او از آمد که هم آنکس که مرا مطلع میکنند  
شتم ما بر حامی را که میترسیدم داشت در وقتی که طغان اسلکبار نمود و انکار حق کرد قصد فعل مکرر فرمود  
دستام میدهد او را بر سر ما که بکینه است از هیچ معایب و لواحق و حق تعالی که در دایه قرآن را خواند است  
از پس موسی ما بر او بزم و مقام و روحی او مشرکان چون این شنیدند با یکدیگر گفتند که محمد ما را میفرست  
امر و خدایان ما را میفرستد پس برخاستند و آن تار را بر زمین زدند و بگفتند و بر رسول آنحضرت  
و از شتم و سخی نایاب است و قوه و کده است و آن حضرت سید همه در سر رسیده بی بی  
و مفاد از آیت بی مذهب در موهبه از کورستانی شول و محمد بن برشته از یوچانی  
بیاید اینها که بخواهی هیچ آن شربت را نکرده بغیر شمع غیر قصد آنها را و چون که ایستاد  
چند روز از آن مصلط شدند و در آن محل تمام او را در شکار و شکار میفرستادند  
در کوه و صحرا شده بود و شکاری بر سر میاورد و کشته و شسته و خسته کرده بدو اورد  
یکدیگر در کتب غیر کتب محمد بن عثمان در روایت و گفت ای حمزه در کتب و کتب و کتب  
و اینها را در حکومتی که لولای کشید که پیرا در زاده تو کرده اند و در کتب و کتب و کتب

[illegible]



قوم بر جلدیت و گفت بابا ما را رخصت کرده و ربانی صبر کن تا آخر ششمان بنویس که گفت چه برایش می توانی  
که گواهی میدهم که خدا بکست و محمد رسول او است بجز ازین ملت باز نمی کردم و ازین قول تو نیکو دارم  
تو پس که این سخن شنودند در غلطی افتادند و فرمودند و این را فو قی و اسلام را عرقی بدیدند و چون بنیاد  
و غنم قوایت ازین صحت حق تعالی از قول او حکایت میکند تا مکه کفان از و محترم تر شوند و بگویند که  
او از راه و نودوی فریاد و کمال گفت شیطان با حق تعالی وقت که او را گفته بود که این علیک یعنی  
ای یوم الدین لا تحملک من عباده که بر اینند که اگر کم از بنده کان تو با عوای و اضلال بکند و این  
بهره مقدر کرده که اگر ارجعت النار کند و از هزار کس از او میماند و قصد و فو قی و نیت و آثار خواهند بود  
چنانکه در اخبار بصحت سوخته که صحت رسالت پناه در وقت تلاوت این آیه که از هر اری برای قیاد  
و یکتای و روح و شیطان و حیوانی مذکور است که قورقال لا تحزن عطف بر لعنه الهی شیطان آجا  
تکلیف لعنه الله و هذا القول للهدی علی فرط عدل و انصاف و نیز از قول او حکایت میکند و لا ضلکتم و این  
مراه که انتم الی انما از طریق حق بوسه و سب و جسد و غرور و راه و لا ضلکتم و این در از و انتم الی انما  
بسیار ایم و حسن الی انی با فی با طهر اطل حات و تا خیر و به و لا ضلکتم و این را به ایم الی انما  
بسیار ایم و حسن الی انی با فی با طهر اطل حات و تا خیر و به و لا ضلکتم و این را به ایم الی انما  
و اینها این اشیای است با بنوعی بر این بود که از انصاف او همان میدانستند و لا ضلکتم و این را به  
برایم الی انما را فلیغفرن تا البتة نیز بنده خلق الله از بدو خدار بصورت یعنی نفس خلق الی انما فلیغفرن  
نمی گردن الی انما و نه کم بود و زن و ب و دوست و پایی و مانند این است چون عبادت و قور و شوال  
و اربع و قوی و در امور با طهر کسب کمال نفس نه موجب ذب الی و امام محمد با قور و اربع است که  
را و انما که درین خدارا غیر و تبدیل دهند و فی الی غیر و فی الی است بجهت الی و بیست و یک غیرات سرخط  
من یصل الشیطان و سر که فو قی و شیطان و الی من دون الی و کسی بدون فو قی بانی و سر که  
و شیطان اینها را بداند اقدام نماید و او را بر امر خدا اختیار کند و حقش کسب بدست کسب  
نه حاکم تا شیطان ربانی را و شش و سی و شش الی بانی نمیرسد که نفسی تبدیل مکان کند که در پشت نام نذر  
و باشد بکافی اند و در شش و سی و شش و سی و شش الی بانی نمیرسد که نفسی تبدیل مکان کند که در پشت نام نذر  
را بکنند الی انما را فلیغفرن تا البتة نیز بنده خلق الله از بدو خدار بصورت یعنی نفس خلق الی انما فلیغفرن  
لا عو قی و غیره و اینها که چهار است از انما را فلیغفرن تا البتة نیز بنده خلق الله از بدو خدار بصورت  
مورد شش و سی و شش الی بانی نمیرسد که نفسی تبدیل مکان کند که در پشت نام نذر

حاجی ایستادن و دروغ مست و کج خلق و ناپسند این است عیناً مخصوصاً از دروغ کرکشی که بدین  
صفت کنند و از شدت عذاب بان نمی توان عیناً حال سب از حیضاً به سب از آن که تحصیل اسم مکان است  
و اگر مصدر باشد پس علی در با قبل خود خوانند که عده اند و ذکر و عید بان و عده می کنند و این اصوات  
مانند که دیده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عمل با بسندیده سنگه بطلیم نزد و باشد در این است  
جیات تحریکی بوسطنای که میر و برین خنده الاینها قرآن از دروغ خالی آن چه با خالی است  
در لغت کاین در آمدگان جا و در با شده در آن ایضا گفته این تا بگوید خلود است بمعنی خلود می گویند که  
فیت القلین نه پذیر و عتاق الله و عده که خدای و عده که در حق است که بخشن و در راست بانی  
ما خود از حق نمی بینی بلکه وجود اولی می گویند که اگر مصداق جمله اسمیه فعلی است و در است و دوم می  
نفرست و می تواند که موعول مضرب باشد یعنی مانع آن باشد که و عده الله مضرب بان فعلی که  
بسی ضمیر اذ خالکم و عتاق حالت است از این مصداق و معنی اصل می بین الله فیلله کسب است و از خدا در  
معنی استقامه اندر این تقریب می بخشد از راست که نسبت و با ما نسبت در روئید و عده است  
ترغیب بپادشاه و در جمیع آن مرد است که مسلمانان و این کتاب در مجلسی با یکدیگر جمع شده بود و نصاری  
اغراض محاربت کردند که بفرمان علی بن ابی طالب میبختند و کتاب با قبل از کتاب سما و در پشت زد و دیگر بود  
و نصاری مسلمانان تو است و ادید که بفرمان علی بن ابی طالب و کتاب با سب کتاب با بخت حرا و از ترم  
آید اند که سب آن و در حق معنی کرده و لا تو است با صانع عالم از زوای سما یا مسلمانان و اهلانی  
اهل الکتاب و در بار روی اهل کتاب که نید لاد حل الجیه الا لمن کان و اهل نصاری معنی کار صله  
بانه و در نهایت که نصیب باید کشید و در سب ایمان و عتاق و احسان از مسلمات هر راجد  
بخت باید و بعد از آن بجهت تقریب این امر می فرماید من یعمل فی شئ منکم که کار می کنی بجهت دیگر و ادوخته  
بانی عاقلاناً اجلالاً حکم عام است بر عاقلان را آورده اند که بفرمان این را در صحابه قتال است و گفته اند بر ما  
چگونه دستکاری باشد چو به از تو بخاک از که در خالی سب پس علی چای آن که دانسته است حضرت خرم  
که بفرمانی توید و ادوخته سب می رود و ملا با سب که سب علی بن ابی طالب است و در حدیث فرمود که ای نفس  
من میفرماید او است که در شمار که سب است و او به حق رسد که در حدیثی که فرمود که ایان  
که اندانان عالمی که اگر خاری در پیش خلیه که فرمودان و عتاق و در باقی این آیه شخص است  
بغیر است و فاعل بغیر بدون احرار برانی و حسن لغوی فرمود که مود بسو که سب است همه هر که بر می کنند  
و اگر بوی که بانی است و اس و در با عتاق و ادوخته و در با عتاق و ادوخته و در با عتاق و ادوخته و در با عتاق و ادوخته

بر این است که بعد از آن می فرماید و لا یخلف و نیاید آن عامل سواله برای نفس خود من ذون الله  
خبر از خدا و لیکن در بابی که می دهد با وی سه صد و سی و پنج و نسیاوری که از خدا بشن برآید و لیکن یحکم  
من الصالحات و هر یک از این معنی از اعمال صالحه را یکبار است از کتاب تمام آن نسبت و مطلقان  
من ذکر او و آنی از مرد و زن این در موضع حال است معنی در حالتی که اعمال صالحه کامل و ثابت باشد از مرد  
و زن و هر دو معنی در حالتی که او مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد این حال شرط اقراران عمل است مان  
در استغفار و ثواب فادایک است که کرده عمل کنندگان توبه یکنه لکن الجنة در اینجهت و غیر ختم بعضی  
معلوم خواند و اند معنی در آوردن و نوزد بخت و کما یطاعون و قسم رسیده شوند در ثواب عمل خود و فیصله اعتبار  
بعضی حتی به چیزی و ثواب این سال که نگنند و معنی بغیر قبل ازین مرتبه بعد آخری مذکور گردیده و مراد است که چون  
ایستقامت با ما کنیم زل شده این کتاب با مسلمانان گفتند که ما و شما برابریم بر ما فضل و مغنیه خدا میدی تعالی در سب  
آن بود و لیکن من الصالحات می آید و آن را که در اند و بعد از آن سال مسیحی این دعا می کند بفرمود و لیکن احسن  
و کما و کمیت یکم هزاره یافته از جهت دین استقامت بر پیل مغنیه یعنی یکبار است بکسر و ثواب کار تر در  
دین پیش از اسلام و وجهه از آن سبب است که نمود و خالص گردانید نفس خود را لله رای خدا و من حبس الوجوه  
نویسید و در این استقامت بنده است را که این منتهای آن جز نیست که قوت بشریت با ما می رسد و تخلف و وجهه  
بجست است که کرده می خود را در این حال که اکثر اختصاص پس بدیکر عضو بجای خواهد کرد و هر دو شخص  
حال است از اسلام معنی که کمال صحت دین خود را بر این خای بود و در این است و از غیر او نیز نمود در حالتی که  
او اندیده است پس بگوید تا به ترک کننده و دیبا و آنچه و سپردی که در صلوات بر ابراهیم را که موافق دین  
اسلام است حتما در حالتی که ابراهیم مایل است از خدا و ایمان بدین اسلام این حال است از غنی با از ملت  
یا از ابراهیم و انجل الله و ذکر گفت خدای انرا که خلیل ابراهیم است یعنی او را بر کرد و اختصاص را  
بگرمای که من به است بگرمای دوست با دوست و اعاده ذکر ابراهیم و عدم استغفار بگرمای که من به است  
ابراهیم است و طلب با خود دست از غل بر آن دوست که متعلق دینی لطیفی بود و در نفس و مرتب و متعلق  
در آن با از طاعت معنی فضیلت چای و به افتاد و در خصال این غلبه استغفار نیست و ذکر آن اینجا جهت غرض  
در اتباع ملت او و این را با که آن به است در نهایت حسن است و غایت کمال بشود و در سبب نبیند ابراهیم و خلیل  
اقوال است از نظر اهل حق و گفته اند که حق تعالی ابراهیم را بهجت آن خلیل خود و ملائکه کرد و بر او اطمینان  
و این و جان و مال و فرزند و بی مال بهر این داد و فرزند و ایمان و تن به نیران و جان بمانا پس  
برین سبب که این اسم می شنید و چون اعاد خلیل موسی احتیاج متحد است بخلیل از جهت بر رفع

[illegible]

و این در نزد ایشان اوصاف و ادبی گفت که مر اطلاق ده و هر کجا که ثوابی بنویسد که من و نیست تو را  
بنویسد که ما آیه اعدوا فی الله کل ایست برستی که خدا هست با آن نیکوئی در باره یمن و کو در  
علمها و انا و یمنها و ان الله انا و اگر زنی و امراه مرفوع بفعل می نویسد و فعل ظاهر مفعول است اگر  
زنی خاصیت منسوب به آن در یاد من لعل از تو به خود نشو و گریه زنی از نصبت او و اگر  
از او متعلق او را و اگر خصم یا در کردانی اند محالست و محالست او فلک جناح حکیمها پس  
همه که گفت است احسان یعنی مرد و زن ای یصلحا بینهما در آنکه لصلح آمد میان یکدیگر  
صالحا صلح و ای القای صلح است کنند باید که جناح زن مفدا از مهر خود و بخت یا نوبت  
خود بختی و بار کند از مهر و نیز حقوق خدمت قدسی او را بکار آید و او را از خود بکنند  
نصف صلی بنا بر مفعول است و بنا بر طرفت یا حال از آن و الصلح جایز و صلح و آشتی بیشتر  
از مفدا است یا از خدمت و مراد بان بان این است که صلح از خیر است بجهت که خصوصیت  
از شرف و از باب مبرر است که حضرت رسالت و در اطلاق داد او بر سر راه اخلاص است  
تا وقتی که سعد عام برسد و از بان لفرع گفت با رسول الله رجعت نمی بخشد او کند که دوستی  
مرد و در دل نهانده و لکن میخواهم که فردای قیامت در معزده زمان نوبت خود و نوبت خود را بیا  
می بخشم حرفت بر ی رجعت و مرد و زن نیست او در خانه عایشه می بود این آیه تفسیر وی  
نزد آن گفت و احضرت النفس الفسحة و حاضر گردانیده شده اند نفسها بخیل یعنی تسبیح  
را از در حضرت حاضر گردانیدند و روحی که منفک از ان نیست چه طبیعت ان نیست مقتضی روح است  
بجهت مکه مطبوع است بر آن لهذا هر یکی از زوجین در مصاحبت و معروت بخیل می ورزند  
نزد بعضی مراد بالنفس زنان که بخیل می نمایند بر اینرا مودن نوبت خویش بر غر و احوال  
که مراد بان مرد و زن است چه مرد و شجر است با اتفاق و قسمت و میزان بر زنی که او را نخواهد و زن  
تسبیح است بر آنکه حق خود را از نفوذ و کسوت و قسمت مانند آن بر غنی دیگر بخشند و این هر دو جمله  
بسیار و فلیه اعتراض اند و می گویند احوال و احوال ندارند اندانیه محاسن اولی نیست و ایراد زول  
نزد نیست در مصالحه زن و جن و گمانی تمهید عذر و در است یعنی اگر زن و جن با یکدیگر نکست و موقت  
کنند سعد و از آن پس باید که بعد از مصافحه حد بکشد از خطا طر خود قطع کنند که آن از نیای طبیعت  
و خود را از آن باز دارند در نهایت عیبت و آن را محسوسا و اگر نیکوئی بر زید و زید نکند  
ای محسوسان و بنفوس و بر بنیاد از لغز و اعراض و کفص حق و عیزان از اموال و بنده جان الله

[illegible]

و استعداوت است نه ای خوان بشایش بندهکان خود حکما حکم کار در افعال و احکام در افعال است  
بر آنکه از اوقات بدید است ادب و متعلقه متولی است و بحسب حکمت از این بندهکان از ازل میفرماید و الله  
و مدد ابراست مافی السموات این در اسمانهاست از جواب علوی و مافی الارض این در زمین است  
از کوان سفلی و در باب رباب تقوی که موجب رعایت حقوق الناس و حقوق الله است فی حق الله و خلق  
و صیفا و هدایه و صفت کریمین بنموده الدین اولی الکتاب انما داده شده اند کتاب من و الله  
است از اینها یعنی بود و نصاری و انما که فیما از ایشان بودند و انما که مومنان را نیز و صفت و انما که مومنان  
این الله انما که بر هر یک در حرکت و سایر معامی بداند کتاب است و من متعلقه و انما که مومنان  
بالدین و ان تقسیم است بر هر یک در معنی قول است و سابق است برای تا کید است با خلاص و ان کتاب و ان  
اگر کافر شود یعنی منکر و صفت بود و محال است حکم کشید از ان احسن تقوی و ان بر اراده قول است یعنی  
کافر است نه آنکه اگر کافر بودید کافر بودید پس بدین که مدد ابراست مافی السموات و مافی الارض این  
در اسمانهاست و انچه در زمین است یعنی ملک جمع مکنوا است پس از انکه در معامی متاخر می باشد و انچه که  
شکر و ادب شما فاعل با و ی رسا ند و صفت او شمار از تقوی صفت رحمت و اح احسن تقوی این امر می کند  
بقوله و کان الله یخبر عن امات خدای بی سب از خلق خود اگر او را فرمایا برید و اگر برید ختم است  
در ذات خود اگر او گویند و کریم بودند و الله در این اسمانهاست  
از مایل که مافی الارض و مافی السموات از ان که و مافی الارض و مافی السموات از ان که و مافی السموات  
خدا و کمال گاهی به است بندهکان این را جمع است بقوله و الله کلله من سمع و کماله است رفیع صفت  
ایس کلام واقع میان خود بعضی اندر و کفی بالله صفت است بهجت تقوی این دعا و صفت و انچه  
خود از خلق بقوله و الله مافی السموات و مافی الارض و مافی الارض و مافی السموات و مافی الارض و مافی السموات  
بعد از خدای ایشان می فرماید ان یقتل و جنگم اگر مومنان خدای که سپرد و وفای سازد شما را فانی  
فی سالت شما را و مفعول ان یقتل و جنگم و جواب و الی است بر ان ای از انکه ایها الناس  
ای مردمان و نبات یا خضر و حی و ان و در معنی ایجا دمیکر و در وی دیگر را که متعارف و فرمان بر و ار  
او باشد متوجه است که خطاب راجع به کسان است که بعد از ان حضرت بود پس در معنی کریم  
و ان یقولوا الحمدل قولی که باشد پس می فرماید که ای اهل شرک تیار و نعمت خود مغرور شوید یعنی که  
ایمست که چاکر یا مایی و مثال بر آنجه از شما بیشتر بود و مایل که کرد و بحسب عصیان و طغیان ایشان  
تقلید از غیر توانم که ملک کرد و انیم در خبر است که جدی در روزی نزد رسالت پیامد و بر وی که و مومنان

این حضرت ظاهر بودند و در باره دعوی قطعی بین منازعت میگردید و منافقت از آنرا بیگانه نمیداد  
چنین قسم کرد آن حضرت منتهی قسم از وی پرسید گفت زنی که این بود و کس بر سر آن ایستاد  
نمیگفتند هزار ملک از ما بردارم آورده اند که معلوم است در بعضی مواضع صحیح و بعضی  
الشرع رسیده را در هر دو دید و جواب از بهار عتاب مردمانی را زد و از جوانی را  
هر دو در می راندند معلوم بالا لای برآمد و گفت صد معنی این فلان این فلان آن فلان را چیست  
رسول ایضا و بنام الحان علی حار و دکن که ضرب و لاطر درون جوان این شدند پس بعد که من  
گفت گفت قبول گفت هویج را با نه در از بدناوی را از دو کاه کردید گفت به مشکلی نه معلوم از  
یکبار دیگر این حدیث را باز گفت مارونی گفت راست گفتی مرا و عظمی که گفت که این ملک  
و پادشاهی که در دست است و در محنت غیر بود و به تو منتقل شد و زود باشد که از نوید مگر  
استقال باید مارونی که است او را هزار دنیا بخشد گفت نه گفت بدو بیتان قیمت کن  
جواب داد که ادوی است که آنرا بر صاحبان آن زد کنی این گفت و بگفت و قال الله و است  
خدای علی ذلک بر این ایجا و داد اعدام و ابدال و اخلاق و توانا که هیچ جز او را از این خواهد  
عاجز بود و اندان کلام نیز تقریر و بنا و قدرت او سبحانه و تندی که گفت نماید بهر او من  
کان یزید هر که خواهد که باشد پس خود ثواب الدنیا با داشت این سرای چون میاید مبتلا که ارتکاب  
چهار برای عتبت کند فعلن الله بن و کاند است و ان الله لنا و احب ما انش دنیا  
که آن شمس و باداش آخر که آن بزیقت و کان الله سبحانه و است خدا که شونده فتنه  
تو اما بصیرت بیننده هر ضلای و عارف به اغراض پس بدکس را بحسب خوا و عرض مجاز است ثواب داد  
پس عقیب آن امر نمود بالقسط و قیام حق و زب میل و جور که موجب مشروبات و این سبب و نمود که  
یا ایها الذین آمنوا ایاکم و مؤمنان کونوا اقواما من انفسکم ایستادگان یا بالقسط تعبد یعنی  
جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت و مرا اظمت مانند کان بران شمشک او فکله  
پاشید که ایا انبرای خدا این خردم کونون و کونوا فی القسط و اگر چه نفس مشتا باشد باکی  
من که فرار کند حق که در نور او باشد هر چه در دست دارد شد که کمال حق و کان ملکیت  
حق را که بر حق باشد او الوالدین و ملک و دانه و الا فی حق و کونان و کونان  
پس این که با حق باشد و با هر یک از منته بود و در هر یک از منته بود و در هر یک از منته بود  
پس این که با حق باشد و با هر یک از منته بود و در هر یک از منته بود و در هر یک از منته بود



معاجرت نیست و بدان که فرمودی و هر چه در بار حق است با حق کلام مذکور دلالت بر این معجزه و این معجزه  
حق است و چنین خبر از آنکه راجع باینست و بدان که باینست که غیر موجود بود پس خدا و الهیت که خداست و  
ترسند با حق صلاح اینهاست و غیر چون حکم او الهیت که در اقامت شهادت رعایت حق و غیر مشهود علیه  
نکند و باین طریق که واقع باینست که کون بدید فلا متبعوا الا اللههای پس متابعت کنید هوای نفس را  
این عمل کو ابراز میانه روزی کنید از حق یا بجهت کرامت عدول کنید از عدل پس این قدر لوازم  
بلعلم علت است باینکه اینست که مقبول است باشد و این تلو و ادا که بهی ستم زبانهایی خود را از کوهایی  
راست از این عین بدقت است که خطاب بکلام است یعنی ای حکام شرع و ربی باید است خود را  
از خدمت عدل او تعرض خواند اعراض کنید از ادای آن تا نماند قاتل الله کان پس بدستی که  
خداست باینکه مقبول بدانچه کنید از عدل و میل خیر آدانا پس شمارا بدان مقامات  
خواهد داد و رای دلالت است بر وجوب اقامت عدل در حکومت مطلقا خواه بر نفس مقبول یا غیر او  
و وجوب اقرار آن بر نفس خود حق کتابت باشد در ذمه او و اگر علماء امام گفته اند که شهادت  
ولد مقبول نیست بر والد چون استقامت کذب و الد میثود و این حقوق است که مانع شهادت است  
اما شهادت ولد بر ارم و بر این موضوع است و همچنین بر این اب و نیز مقبول است شهادت آب  
برای ولد و هتانی اهل سنت در این مخالفت کرده اند زیرا که منصف نیست که مانع است از قبول نیز ولد  
بعضی از والدین پس ولد جزو الدات درجه یک است از این است که ولد باشد و همچنین است  
کلام در اقرار و اقرار در جواب این میگویند که حق خلاف این است اما اولاً بجهت نفع یا کرمه اما ثانیاً  
بجهت آنکه نیت مدفع است بعد از آنکه معارضه ادا نمائید اما ثالثاً بجهت آنکه بعضی حق نیست بلکه  
سجارت و در هر یک از اینها نفس خود است لذا کاست که احدی حاضر است بلکه دیگری رق یا ایها الذین یحلمون  
ایها الذین یحلمون یا انور در خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مشرکان یا مشرکین یا مشرکین  
ناتانی منافقان را خطاب می کند که ایمان آورید بدین ایمان که زبان با ن معتبر فید بالله و مرسوله  
نیز و رساله او محمد است صوالله علیهم و آله و سلم و بکنایه که فرمود است و است و است خداوند یح  
رسوله برین فرمود یعنی قرآن و الکتاب القدره التوب و کلماتی که بفرموده است و است و است و است  
پیش از آن قرآن محققان میگویند ای کسانی که ایمان آورید و در این حقیقت بیان ایمان را در هر یک از اینها  
و معانی ایمان را بیان کرد و بدین طریق ایمان را در هر یک از اینها بیان کرد و بدین طریق  
و معانی ایمان را بیان کرد و بدین طریق ایمان را در هر یک از اینها بیان کرد و بدین طریق

[illegible]

درستی که چون آنکه آن محقق است که در اصل اینست آیات الهی است  
نمای خدا از قرآن بگفته که در حالی که کافر می شود و کینه کفر را بگذاشت  
که در این نزدیکی ذکر این که در حال از برای آیات مجید تقدیر می است از برای آنست که در این قول  
فلا تعجلوا معه و اینست که با کافر آن است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
و این جزای منطقت و معنی آنکه کافر است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
و موی این است که حق است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
در سبب غیر سبب آنکه از برای کافر است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
نعم اینان آیت است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
الظاهر بر اینست که این را حق است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
الکنا فتنه بدینست که حق است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
و مقصود و معنی حق است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
مومنان از برای اینست که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
و او را در مشهور است که در حکم مصلحت است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
بر تخریب محاسن با کفر و از برای اینست که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
نه در خوش است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
که می مع البقره الظالمین الذین اهل که و فانی مانند که دیگر که حق است که با حق است و حق است که با حق است  
بکم است و بنا بر اینست که حق است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
قول فان کان لکم عین انما کونتم و قبح نیست از مبتلا اگر و اذین و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
و قدرت از برای کفر و فانی که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
شمار از برای کفر و فانی که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
ایمان به و مستحق بود که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
بر فضل شما و اینست که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
از مومنان که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است  
شکری است که با حق است و حق است که با حق است و حق است که با حق است

است و بخت خدا است و دست و عدم بهلال آن برین شند و دست و بخت نیست اما بخت است و بخت  
بپای خدای حکمت است که هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود  
و کس بخت ندارد و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود  
که بر آن ایشان را از هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود  
اگر چه وقت از ایشان زیاد باشد و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود  
بعد از آن که هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود  
و در میان دینی در آنها را اسلام و الفای و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
و ایشان باشند که احکام اسلام در ایشان اجرا کند و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
عبارت است بجهت ظاهر ایمان و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
نار قاصد است که هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
می نمایند و در ایمان و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
بعضی چون خود را باور دارند و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
و کامل گویند و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
در هر حضور کسی که او را میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
در هر بر نهاده و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
ما در هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
نه این باور و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
است و در این غرض و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
شریک کردن ایشان را برای شریک او یا نه که هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
یعنی باز هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
بجهت کفر باطن و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
را یا غرض از این است و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
چون که هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود  
و هر چه میسر شود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود و هر چه میسر نشود

وهمین است بقا نسل و کسبندیت که در زمین و در ملک او کسبند کند و در هر چه که در آن فرمانی و در او کند و زند  
را با یکدیگر میبرد و یکدیگر هم خلق کرد و بعد از زبان حال منافقان و منافقان را با حق و کمالیت کافران یا آنها ازین  
امتیاز آنگاه کسی که کرد و بداند لا شجره و انکار فرین و میگوید که یو کافران از او آید و در میان من و قول  
المؤمنین بجز از موسی و این عمل منافقان است که با دشمن خدا و کسی که خدا را میگوید و این ایمانی است استغفر  
رای فقر است من و الله میگوید ان تجعلوا لله غلاما الذکیر الذین هم خذرا بر شما حق عذاب خدا بر شما مسلما  
تا مشیتا حق میگوید ان مولد است کافران است که موجب عقوبت و خدا ناست به هر مولا است ۱۱۰ و این  
بشری و این دلیل است بر آنکه عیال حق نمیخواند و دیگر بعد از شما حق بر او پس الطعان بحمت ذوق  
آیا معا فب کمر و دوسر و است بر آنکه حق تعالی را بر هر کسی که نیست که بعد از معصیت است ل حاصل که تو حق  
و فرماید که بعد از است یا کفار که گفتن این حق میگوید در عرفان شما و حجت آن معذب که در عذاب الهی اتفاق آن  
المنافقین عبرتی که منافقان فی الذکر ان لا یخلفون شغل من انهم در در کفر و در کفر و در کفر و در کفر  
و در زنجیری در هر چه باشد و است که چون منافقان را بد و زنج حکم کنند ایشان را بد و اول  
در آنند ملک و در زنج گوید که ای الشیطان را که است که در حکم که بر زبان است و بر زبان ایشان  
طی جاری بوده هر چند که میزنی گفتند ما در سوغی اسفل و غل فی کینه و بعین منال بر در کار و در کار  
الشیطان حراق ایشان را با کشته تا بد که میگویند رسد انهم آن در که گوید که حکم مبر دل است نه بر زبان  
ساخته تا نشاید کفر و ایمان ایشان را بدیم چون در دل ایشان جدی است تا نشاید شده حد است و ایشان  
بعید و ابدا الابد و در عذاب باشند و این سخن که و بنای حق ایشان را که میگوید که کتاب موده ایشان را  
از این در که بیرون آمد در حدیث واقع شده که ثلاث من کن فیه فهو منافق و آن صامه و صلی و زعمان  
مسلمین اذ احدث کذب و اذ احدث خلف و اذ احدث خا ن یکی سه خصلت است که حدیث که با شده و  
منافق است و اگر چه روزی دارد و نماز کند و در پیروی اسلام کند و این که چون سخن گوید و دروغ  
گوید و چون بگوید و در خلاف کند و چون اول این و اند جانت کند آنرا از است و غفلت است  
و ضعف است از منافقین نیست الا ان یکن تأخرا که انما که گوید که کند از عناق و اصلح او با صلاح آرند  
آنچه فاسد که در عقیده باشند از اسلام و آنچه این و ثبت عناق در حال عناق و اعتصموا بالله و  
چند و زنند بخدا و است بری و اعتصموا بالله و است بری و با کینه که دارند حق خود را بلکه برای  
خدا یعنی طاعت کنند که برای حق بخدا اگر در حکام عناق قصدا کنند از زبان خدا و طاعت پس آن کفر  
بعینه و اعتصموا بالله و اصلح که موصوف اند و حق میگویند باشند از شهادت حق و در

[illegible]

عظم کنند کاین و در این آیه بعضی مظلومان سب بر عتو یا متعلق توید با خلاق ربانی و با اندر خد  
الطاهر نظر دارند و از سران گذرند در محراب العیان آورده که آن اولی دال صفت  
بر آنکه هر یک سست خود کند و از نظر حق خود نماید جایز است بخیر که اظهار آن نماید و  
آیه ثانیه ترغیب است در محارم الهی و نهی از گشتن عیوب خلق و توبه و توبه و توبه  
مناجات خود در غضب آن ذکر این کتاب و مومنان می بیند آن الَّذِينَ يَكْفُرُونَ  
بِاللَّهِ حَقِّقِينَ یعنی که آنها کافری بودند بخدای و يَسْتَكْبِرُونَ و بجهت آن او که در آن وقت آن  
خود می بیند که جدا می افکنند بین الله و مسلمانان در میان خدای و رسولان او  
یا انکه ایمان دارند بخدای و کافر میشوند بپیغمبر او و بقول آن لَوْ كُنْ مِنْ بَعْضِ  
وَسَيُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ أَلْسِنَةً بعضی از آدمیان که می گفتند که ایمان که در ایمان موسی  
و غیره و کافریم بعضی و محمد و رسول و آن بخیل و آدمی جوانی که فرایند بین ذلالت سبلا  
میان ایمان و کفر را می و حال آنکه واسطه نبوت زیرا که حق مختلف نمی باشد پس ایمان بخدا  
نام غنی شود و مگر تصدیق جمع رسول و پیغمبر کافر و کفر را می و حال آنکه بعضی مانند کافر باشد بطل رسل  
او اینک آن که در میان ایمان و کفر طبعی می نهند که کافر و کفر ایشان کافر و ناکه و بدکار  
حقاقت است مثبت در دفع الامر حقاقت مصدر که لغیه یعنی ایشان را و کفر کامل اند حق است و ثابت  
در نفس الامر حق و ثبوتی موافق واقع می تواند بود که حقاقت مصدر کافرین باشد یعنی به الذی کفر و  
اکفر احقاقتی ایشان کافرند کفر مستحق و مشتق پس اطلاق اسم ایمان ایشان غیر حق باشد و اعتقاد  
للكافرين و اما در دیم برای کافران عَلَىٰ أَكْبَاهِهِمْ عِلَالٌ عذابی قرار کند و معذون با ستمهای ایشان  
و الَّذِينَ آمَنُوا وَكَسَبُوا کسانی که ایمان آورده اند با الله و مسلمانان و ستمها و گناه او و کفر و کفر  
و جدا می دارند بین احدی صفت میان یکی از ایشان در ایمان بلکه کفر کرده اند و الَّذِينَ آمَنُوا  
یعنی که پیغمبر را می بینند که خداوند باشد خداوند و بد کفایتی ایشان را و غیره بعضی صفتی مکلفین غیر  
خوانده یعنی زود باشد که ایشان را بهیم اجور هم میزدای ایشان که به شرف عدل است و کبان و عدل  
و بهر دست و کمالی و است خدای آمده است ایشان را که به شرف عدل است و عدل  
یعنی بر احد حال آنکه بعضی لغت است بجهت عموم است نه آنی در سبای حق و است سبای و تصدیق  
ایشان است و سبای بر این که بعد و عذر است و بر این که کاین و نایب است و بعد از او اگر چه متاخر است ایشان را  
و الَّذِينَ آمَنُوا که از اول کتاب که اخبار بود و بعد از آن که کتب بنی اسرائیل و مثل او

معنی از توبه و میوه اینان شوق علیهم السلام و آری ایشان بیکبار گفتند من الشماخ  
از آسمان چون توبت باکتابی نوشته بخور و میوه ای بسیار که نوشته باشد که رسول خدا می جو این  
سوال است از روی گفتند بود و صحت اجابت یافت و حق می باشد نسبت به خاطر خط اخراجت  
فرمود که ازین سوال و غلبین مقهور شدی مساکو موافق پس بدستگاه ایتقان یعنی بی اسیر کل  
که این کرده از ایشان گفتند در خوشی هستند از موسی گفتند من ذلک بر کنیز این در خواستند در صفادی گفتند  
که بخور فایده نقد جفت آنست که جواب شد و مقدر است ای آن است که است با سالو مدنگ نقد سالو  
موسوی این بر آن اگر چه از آباء ایشان جدا شده بود لیکن اسناد آن ایشان بحجت آنست که آخذ  
نصب ابای خود بودند و تابع آن و آنکه اقرا این امر می کنند بر تو اول جهالات ایشان نیست بلکه  
طیور این از آباء ایشان نیز هستند و رفتی کلام حق شنیده و فحاشا که ای مسکند که ای موسی  
اس نام الله با نده ابرایه میزد و از روی عیالی و اشکال این نقد بکلام بین و جریب  
در آن سرشده حیرت و غلبه حیره بر غیر می تواند بود که مقصوب بر حالت باطله یعنی معجزه و شتاب  
یعنی در حالتی که عبادت کنندگان باقیمه او را حل نه الصاعقه پس فرار گشت ایشان را صاعقه یعنی  
آتش از آسمان آمد که همه ایشان را بسوزاند و لیکن غلام ایشان یعنی لبیب سوالی محال که  
طلب بر دست است و نفسی این نقد در سوره بقره در آیه ما خذهم الصاعقه بظلمت است بر یافته در آنکه  
منطق کلام خدا سالو موسی اگر من دلک و دلیل است بر آنکه موسی طلب و دست اندازی خود نکرد و دست  
بلک برای قوم خود نمود و نیز دلیل است بر آنکه رویت حق تعالی محال است بر او و در فرموده که موسی  
رویت اگر از آن خبر است که احبار یهود از موسی گفتند و چه گفتند که آن تنزل کند بر دست  
چون گفتند و احبار یهود که معاصر موسی بودند و در آن زمانه نشد و بر کس نه سوالی رویت کردند  
نازل شد و احبار از آن خدایتانند و از فرموده آن حضرت و آنکه پس از آنکه  
کویا در ایادی من نقد ما بعد از شهر المینا نزد پس اندامه بودند و در روزی رویت موسی  
مرد و موسی گفت که توبت بود زیرا که در خطبه گفت هنوز توبت با ایشان پیدا بود و گفتند  
حق ذلک پس نقد کردیم از ایشان این نگاه ما ظاهر و علم این نسبت آن که خود که رویت این  
احبار را و است از صحت رویت و مغفرت خود بر وجهی که خود توبت نمودند و مغفرت  
هر چند که ایشان عظیم تر باشد و آنکه موسی و داوید موسی را عظیم تر است از آنکه که خود



[illegible]

[illegible]

که عیسی را با خود در قیامتی بر آسمان برد و شصت و سه سال در آنجا ماند و از آنجا رفتند  
 و بگفتند صاحب کعبه یحیی را بعد از نعل اقاویل مذکور و بعد از رفع عیسی و القای شعبه او بغیر و امثال  
 بدان از خوارق است که مستعد است در زمان نبوت و حق تعالی نیز بهر که دره با خود قول ایشان دال  
 بر آن که آن حرات ایشان است بر خدا و قصد فعلی او که موند و معجز است قاهره و قول  
 شعبه است بی روح و مجرور که فیل دفع الهم شعبه بین عیسی و المقتول و ان الی بنی اختلفوا  
 و بدرستی که امامان از انکه در اندیشه ایشان عیسی مابین دو که بعضی از او بود و بعضی  
 از کالاکا و باطن خفنا یعنی کاذب بود و بجهت این و بر این است و وجهی دیگر تردید و دیگر ندانند بعضی  
 گروهی از ایشان گفتند که اگر این عیسی است پس صاحب مابین است و بعضی دیگر از آنها گفتند که  
 بروی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب است و وجهی دیگر از او بود و گفتند هر که بخواهد  
 بداند باشد که حق تعالی و باطن او خواهد بر آید او با تمام رفته از این جماعت گروهی گفتند که  
 او نیست ویران خوان گشت او یعنی گفتند او پیر خداست کسی بر او راه نینداید این جماعت مخالف  
 الاقوال لغی شکت مندر آینه در کمال و نزد بود و در احوال خود ما لکم به نسبت بود و آن  
 را عیسی و قول او من علم هیچ و انشی الا اتباع الظن بیان بروی کردند که از درضاوی  
 گفت که سینه منقطع است ای لکم یمنعون الظن و ما قلناه یقینا و نگفتند عیسی ایشان بعضی دیگر روی  
 میکردند که لما قلنا المیر و می تواند بود که لقب یقینا بر حالیت باشد ای منصفین یعنی نمی گفتند او را  
 در حالتی منقطع بوده باشند بر انکه مقتول او است مل و خاست که او را گشته باشند بلکه بر عهد الله  
 ایله خدا می برد است و او را بسوی خود یعنی بجای که کسی را حکم نباشد مگر خدا را و او را بسبب  
 بان که آسمان است از جلع ضعیف و بجهت تعجب و کمال الله عزوجل و است خدا  
 غایب در این خواهد از رفع عیسی و انتقام او از یهود حکما حکم گشته و تدبیر نمانده بحکمت و رحمت  
 عظیم هر بعد از آن خبر میدهند باینکه عیسی از یهود و ترسان باشد مگر برش از مور عیسی که در یث  
 باسعادت و قیامت باشد ایمان دارند و میفرماید و ان من اهل الکتاب و نیت از اهل کتاب  
 ان لا یؤمنوا به و اگر انکه البیة ایمان آورد و بعضی ضعیفین گفته اند که او بنده و مستعد و خداست قبل  
 ضعیف برش از مگر او بعد از نزول الی باشد از آسمان بر زمین و گویند که ضعیفانی را جمع با حدیث  
 یعنی عیسی نباشد اهل کتاب بلکه او ضعیف نبوت عیسی کند برش از بنده بود و عیسی و اگر  
 در وقت زهری طایع بود و آن ایمان او را قطع خواهد بود این را بر این پایه می گویند

[illegible]

۱. لایست نیست بر آنکه از بود انحصار باین نیست و آنچه است از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۲. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۳. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۴. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۵. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۶. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۷. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۸. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۹. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب  
 ۱۰. و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب و اینست که از انوار الناصر و نه یک سبب

[illegible]

ایشان از ادراک جزئیات مصداق و تصور اکثر ایشان از ادراک کلیات آن و لام متعلق است به  
بارسلنا که مضمون در تواتر مسلم است و نیز وجوه المسموعان است و غیر آن لسانی یا علی السده  
و کمال الهی که میگوید است خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حکما نیکو کار  
در آنچه میباید از امر نفوت و رحایت حکمت آورده اند که از روشی بود و همی بجای آن حضرت  
در آمدند سید عالم و فرمود بخدای که شما میدانید که من میفرستادم ایشان لغتند که نمیدانم و هیچ  
کسوانی نروند و این باب است از ادراک آن که ای نمیدانند لکن الله یشهد لیکن خدا شاهد است  
و بعد از تعیین و تفریق نبوت نوری که بجا آنکه التبت با آنچه فرستاده است بقرآن است که میفرست  
روشن در دلالت هویدا به نبوت او در خداوندی گفته که قول و لکن الله اسد رال است از مفهوم  
ما قبل آن است که بگویند چون لغت کردند این تحریف بسوال کتابی که برایشان نازل میازد  
و حق تعالی استجابت آورده است آن بقول آنکه بعد از این که بجا است برای بیان حال آن  
و جابر و مجبور در مصیبت ای مطلب لعلم انما یعنی فرستاده و فراتر در حالتی که نفس  
بدر بعاید خاص بود و او آن علم اول و شریف آن بنده طاهر بنیعی را عاود است و از آوردن  
مثال آن و الملائکه یشهدون و فرستادن خبر کوای میدهند به نبوت او و کمالی بالله شهادت  
بما قدس خدای کوای با قاضی جبر صحت نبوت او و مستحق است از استخوانها بفرساید که تو  
ماول و عظمی لشوی از اینکه اهل کتاب بجهت فرط غنا و ثروت که اندازند علی الشریع بعد موتی و در  
شهادت حضرت رسالت است بکذب کذبان بعد از آن در بعد از این که و غنادی فرماید که ان الله  
کفر و تحقیق الله انما که کافرند نبوت تو یعنی بود و ضل و اواز و الشهد مردمان را عیسی علیه السلام  
از راه که خدای خود یعنی بیکان لغت محمدی و غیر آن گفتند که این نه محمد است که لغت و صفیه او را  
در کتب خود آورده ایم و بنور وقت آن نمیدانم مردمان رغبت نکنند از ایمان او و در  
با و حق شملوا ضللا لا یعین ابراهیم آن کرده که او استند در کلامی که پنهانیت رسیده زیرا که میان  
مسلمانان و انصار هیچ کرده اند و تا بجهت اند صفا و فست در ضلال و ابعد از انقطاع ضلالت  
اینکه ان الله یشهدون که بعد از رسیده اند که بوسیله اند و حق را و ظلم و ستم کرده اند بر جبر و بکار نبوت او  
که کمترین الله البیست خدای که بفرستادم که بیا مردان را و لا یفعلونکم ظرنا و نه الله  
را با مردان است که راسته را جل بکافی جفتم لکن راه نماند این را راه و در نه حالین  
فیما بینک و ادعای که میفرماید که ما شند در روز و خالین حال مقداره است و کمالی که

[illegible]



حق تعالیٰ تو مصلحت اسباب و گویند نسمه او بر روح بحسب نسبت که اشیای اموات و می گردد  
و در حق تعالیٰ که نسبت بهیچ چیز نیست یکی آنکه حدوث او از تقدیر جدا بوده و در عین  
در تمام عالم تعالیٰ و اضافت آن حق تعالیٰ بحسب نسبت که با او مخلوق گشته بدون واسطه  
چیزی و با اضافت او نبیست خود بحسب تقویم نشان او است که اقال الصلوة لی وانا اجزی بی و یوم  
آنکه زندگانه او را خدا می بنویسند و در بودن و امضاء جمیع و لطفه بمنی آنکه عادت بر این جاریست  
سیوم آنکه مراد بر روح رحمت است که اقال فی موضع اخر و اینها بر روح القدس منتهی رسد  
من چو عیسی رحمتی بود از جانب خدا بر مخلوقان فایض می باشد و در سلسله ای ایان ارید بخدای یعنی  
بوجود نیست او به نسبت و کان او و لا یقولوا لکنه و گویند که خدا با انما است اند یعنی بعضی را  
اعتماد او بود که الله است و عیسی و یحیی و یونس و ابراهیم که در عبارت است از چنانچه  
آن اقنوم الهی یعنی دانسته و اقنوم الهی یعنی علم او و اقنوم روح القدس یعنی حیات و  
این را اقاظم ثلثه می گویند و ثلثه خبر میدهد مخدوف است ای الله ثلثه الله ثلثه ایا استنبه  
از کفایت ثلثه خبر که اگر با استقامتی که نسبت به دنیا را به قصد کشیده اند ایا باز استعداده  
شکست نماند آن باز استقامت بهر مظهر انما الله یخرج این نسبت الله و احد و خدا  
یکتا و یگانه زود است که هر چه بود و در راه نبرد و دنیا که بیاید می کند او را با یکی با  
کردنی یعنی او را امید اند که آن بگوید که ولد از آن که و در این دنیا باشد بهر مظهر و الیه  
و بر امتی که خواهر که فیما و راه او را بدینست او سبحانه و تعالی و از صفه فیه مبراست لله ما فی  
السموات و ما فی الارض و هو او راست ای در اسماء است و ازین یعنی همه مخلوق و  
حلقه می باشد و فرزند محامل ناید پس از آن اسماء و زمین او را و زدی بود و کفی بالله و  
یکم الله و بنده است خدای کافی همماست که کان این نسبت به بر استعدای حق تعالیٰ از انجا  
و که بدو و برای کفایت همماست و الله باید و خدا فایضست بجهت اشیای کافی امور و مستغنی  
و در کار و در خبر است که نصاری بخبران گفته اند که ای محمد تو می گویی که عیسی بنده خدا است  
و این عیسی بنده است از تو و گویند که خدا عاقل نباشد و هیچ کس از عیب او خبر و موافق قوا  
و خبر است از آمدن یسوع که گفت که منم که در عالم و عیسی است و گفت یعنی گفت است  
و گفت که الله می گویند که عیسی بنده است از تو و گویند که عیسی بنده است از تو و گویند که عیسی بنده است از تو  
و گویند که عیسی بنده است از تو و گویند که عیسی بنده است از تو و گویند که عیسی بنده است از تو

[illegible]

[illegible]

مرکز میکرو فیلم و اسلاید  
تهران  
تهران  
تهران  
تاریخ: 06/07/2011

